

و استحقاق روز تطبیق می‌دهد نه کتاب.

جوامع امکان و حق ندارند اجازه دهند بنام اجتماع یا دین مشترک گروهی، خطاهای گذشتگان را سنت جلوه دهند و اشتباهات را تکرار و با ایجاد دوگانگی خانواده‌ها را متلاشی و مورد تبعیض قرار دهند. بگذارید وقتی می‌گویند دیندار، چهره‌های نامداران صدیق جوامع و ادیان به‌ذهن همه عبور کند. آنجا که پرسش از حقیقت ادیان پیش می‌آید تنها صحبت از اطاعت کورکورانه و اعتقاد نیست، صحبت از فهمیدن و دانستن است و تفسیری که مبتنی بر استدلال و منطق و فهم جوان امروزی نباشد گمراه‌کننده است. بزرگی یا حقارت مفسرین قدیم و جدید را از گفته‌ها و نوشته‌های ایشان شناسایی کنیم نه از مقام و لباس و کلام مبلغین. به عقیده نگارنده یکی از دلایل شکست‌های پی‌در پی ایام پراکندگی گالوت، عدم عبرت‌آموزی ما از شکست‌های قبلی بوده است. با گشایشی که خاصه از طریق اینترنت پیش آمده، دیگر نمی‌توان و نمی‌باید تکرار نوشته‌ها و گفته‌های افرادی را که مجموعه معلومات آنها به چهار چوبه محله‌ها و مکتب‌های دینی محدود بوده بچه‌ها را تعلیم داد. کسانی که اندیشه‌هایشان در چهار چوبه کتاب‌های مفسرین زندانی است و در اوهام زندگی می‌کنند نمی‌توانند شایستگی تدریس داشته باشند. حافظ می‌گوید:

بوی یکرنگی از این نقش نمی‌آید خیز

دلِق آلوده صوفی به‌می‌تاب بشوی

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز

زانکه هرگز گُل و نسرين ندمد ز آهن و روی

آری فهم و برداشت‌های انسان‌ها تغییر پذیرند. خوشا به حال جوامع و انسان‌هایی که رو به تکامل دارند. سعدی می‌گوید:

دل ما هر نفسی مشرب دیگر دارد راه و رسم دگر و مذهب دیگر دارد

پدران و مادران، تنها تجربه‌ای که انسان نمی‌تواند از آن عبرت بگیرد غرق شدن است. با جلوگیری از تدریس کتاب‌هایی که در باره آنها بطور نمونه، در مجله معتبر شوفار شماره ۲۶۹ صفحه ۴۷ اظهار شده «بسیاری از گفته‌ها متعادل و انسانی بوده اما بسیاری از آنها نیز کاملاً خرافی، نا عادلانه و غیر انسانی می

باشند» از غرق شدن فرزندان جلوگیری کنید.

در مورد مفهوم این گفته به یکی از مدرسین که بیش از دیگران مورد قبول است مراجعه کردم. گفت: ما موقع تدریس، وقتی به این نکات رسیدیم سریع می‌گذریم! آیا دانشجو در خلوت خود متوجه این موهومات و دوری از دین و دنیا خواهد شد؟ یا با قبول آنها یک عمر در ناآگاهی خواهد ماند؟

مسئولین عزیز، شما نمی‌توانید کتاب‌هایی را که مانند بعضی افراد گاهی مهمل می‌گویند گاهی صحیح مورد استناد و تدریس قرار دهید! با وارونه نشان دادن حقایق به جایی نرسیده و نخواهیم رسید. زغال را چنانچه با صابون هم بشویند سفید نخواهد شد!

از تعریف‌های بی‌جا بپرهیزیم. شما برای همیشه نخواهید توانست اعمال، نوشته‌ها و گفته‌های نامناسب معلمین، واعظین و حتی پدر و مادرهای افراطی را به دلایل اقتصادی و مصلحتی، نان قرض دادن یا اغماض خوب جلوه بدهید و واقع بین باشیم، در ایران بسیاری از ترجمه‌ها در دسترس نبوده، و نیست. اینجا که در اختیار همه هست بیش از پیش مطالب (خاصه برای آنها که به عمق نکات نوشته شده، توجه ندارند) مورد سؤال‌های درگوشی قرار می‌گیرد، امروز در گوشی! فردا کل آنها زیر سؤال خواهد رفت چنانچه امروز جوامع، خود را تصحیح نکنند زمان به قیمت گرانت‌تر این کار را خواهد کرد، چون حکم تنازع بقاست که انتخاب گفته‌ها و مرام‌های اصلح‌تر را دیکته می‌کند به تاخیز آنها کم نکنید، تاخیر بیشتر، یعنی گمراهی بیشتر.

به گواهی تاریخ جوامعی که با سرانگشت تدبیر، به موقع از بروز مشگلات جلوگیری نکرده‌اند با مُشت بر فرق خود کوبیده‌اند. شما دانشجویان مرتب و منظم خود را می‌بینید و شاد می‌شوید که بهترین‌ها را برای ایشان فراهم کرده‌اید ولی به گفته پرنده اسیر در قفس توجه ندارید که می‌گوید:

شما آب و دانه‌ای را که در قفس برای من فراهم آورده‌اید می‌بینید ولی اسارت

در تنگی قفس و فراموشی پرواز مرا درک نمی‌کنید. توجه داشته باشید نتیجه تدریس منطق ضعیف، حرف است، و تقلید و رکود، نتیجه تدریس علوم عقلانی روز، عمل است و موفقیت که گفته‌اند:

چه خوشبوی خواهند بود گل‌ها، چنانچه زکام خود را معالجه کرده باشیم، فرصت رشد را از جوانان نگیرید.

شانس، یعنی آمادگی داشتن برای بهره‌برداری از فرصت‌های به‌دست آمده

از فرصت طلایی امروز استفاده کنیم و به عنوان اولین قدم، فرهنگ کهنه پرستی واپس‌گرایان را از خانواده خود و از مدارس دور کنیم.

کنراد آدنائر صدراعظم آلمان می‌گوید: خدای مهربان برای دانائی انسان حدی در نظر گرفت، اما برای نادانی او مرزی تعیین نکرد!

مرزهای آگاهی و نادانی را بشناسیم مهمات فراوانی مانند تجویز آب آلوده میقوه... و امثال آن برای مریض، ثواب نیست خیانت است و جنبه فالگیری و سوء استفاده دارد و از عقل سالم سرچشمه نگرفته، بلکه همه این‌گونه نیستند. یکی از تلخ‌ترین جملات این است که گفته شود اینگونه‌اند همه این آدم‌ها، همه این کتاب‌ها، همه این مقام‌ها، همه ارتدکس‌ها یا همه ریفورم‌ها، همه و همه و همه. مردود دانستن همه کتاب‌های مفسرین نیز همانقدر غلط است که تایید آنها، ولی یک چیز مسلم است که به هیچ وجه و منطقی همه مطالب کتاب‌های مفسران قابل قبول و قابل تدریس در مدارس نیستند به همین دلیل است که گاهی برای مطالعه بعضی کتاب‌ها حتی محدودیت سنی معلوم کرده‌اند چون دانشجو قادر به گلچین نمودن نیست. تعیین سن مطالعه کننده مطابق قرن‌ها پیش نیز غیر قابل بحث است چون امروز بسیارند کودکان هشت ساله که از پدر بزرگ هشتاد ساله خود مطلع‌ترند چه رسد به گفته‌ها و نوشته‌های گاهی نامفهوم گذشته‌ها.

امروزه تنها خشک اندیشانند که انعطاف پذیر نیستند که خلع ید از این کتاب‌ها را خلع ید از خویشان می‌پندارند در حالی که بدبختی هر جامعه‌ای در هر گوشه دنیا ممکن است بدلیل مشکلات دینی ارثی باشد ولی قطعاً خوشبختی هیچ

جامعه‌ای نمی‌تواند تنها بدلیل دین یا روش خاص آن جامعه باشد، حفظ تعادل و هم‌گامی با تمدن روز، کارساز و بهترین رنگ‌ها بی‌رنگی و سالم‌ترین و مطمئن‌ترین مکتب‌ها مکتب خانواده است خاصه آنکه پدر و مادرها خود جهان بین باشند، همانطور که ما ایرانی‌ها هرگز مکتب‌های دینی شامل فرقه‌های متفاوت، نداشتیم و ۲۷۰۰ سال معتقد باقی مانده‌ایم و جوانان متعادل امروز ما از بهترین جوانان تحصیل کرده به‌شمار می‌آیند اگر ثواب کاران بگذارند خالی از هرگونه تعصب با دنیا هم آهنگ شوند. و از صدمات آلوده‌ی به آن گونه که می‌دانند واقف باشند.

سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست
در هیچ دیار و هیچ فرسنگی نیست کز دست غم‌دین، نشسته دل تنگی نیست

چنانچه فرزندان بهتر از والدین نباشند عقب افتاده محسوب خواهند شد

می‌گویند: اگر می‌خواهیم ببینیم چه هستیم ببینیم چه بودیم و اگر می‌خواهیم ببینیم چه خواهیم شد ببینیم چه می‌کنیم. بزرگترین قدرت، ثروت یا فرزندان زیاد نیست، قدرت در چگونگی به کار بُردن قدرت است و به حکم زمان چنانچه فرزندان بهتر از والدین خود نباشند عقب افتاده محسوب خواهند شد. وقت ورق زدن این کتاب و دوری از واماندگانی است که بدنبال ره گم کرده‌ای می‌گردند. قدرت یابی رو به رُشد امروز واپس‌گرایان، نشانه قدرت جوامع نیست، نشانه محرز به قهقرا رفتن است و هر آنکس که به قدرت غلط یاری می‌رساند، نابودی خود را تدارک می‌بیند.

به گفته ایرج میرزا:

به حیرتم ز که اسرار هپنوتیزم آموخت

فقیه شهر، که بیدار را به خواب کند

امیل زولا می‌گفت: نویسنده فریاد حیات و زنده بودن جامعه است، نبضی

است که می زند و گواهی می دهد که جامعه زنده است. برای مبارزه با واپس گرائی به جای شانه از بار مسئولیت خالی کردن، باید شانه های قوی تر داشت. چگونه می توان با محکوم کردن نویسندگانی که عیوب جوامع را بی پرده نشان می دهند، نظام اخلاقی و اجتماعی جامعه را اصلاح کرد؟

چنانچه واپس گرا طاققت دیدن زشتی های خود را ندارد و می خواهد آینه را بشکند، بگذارد بشکند! چون با شکستن آینه به تعداد هر قطعه ای شکسته تصویرها زیاده تر می شوند و هرگز نخواهد توانست واقعیت را انکار کند. «خود شکن آینه، شکستن خطاست!»

واپس گرا، میانه ای با تفسیر و تحقیق و دید فلسفی مطالب ندارد. ولی هر نویسنده هدمندی قادر است با بررسی نقاط ضعف و قوت اتکا عقاید، بدون قصد تکذیب یا تأیید یک پارچه یا ستایش همه جانبه، به زاده شدن حقیقت کمک کند که مردم با پی بردن به اشتباهات و گذر از مفاهیم اسطوره ای داستان گونه ادیان، به جایگاه تشخیص درست از نادرست برسند.

به عقیده نگارنده بهترین کتاب آنست که خالی از توهین و دروغ باشد و به گفته زرتشت: شریف ترین دل ها دلی است که اندیشه ای آزارکسان در آن نباشد.

نویسندگان به جای همه کسانی که می خواهند در موارد مختلف و به گونه های متفاوت سخن بگویند می نویسند. اختلاف بین عقاید امثال نگارنده با واپس گرایان، اختلاف مذهبی یا مرامی و روش نیست. اختلاف در درک متفاوت از قوانین و تفسیرهای گوناگون نویسندگان هزار سال قبل و امروز است.

نگارنده با وقوف به کاستی ها، برای اثبات عرایض خویش به عنوان نوآموز مکتب آزاداندیشی، مکرراً و همه جانبه از محتوای فکری و قلمی ارزشمند بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان و شعرا بهره گرفته است و خود را شرمنده و بدهکار نام یکایک ایشان می داند و زحمات آنها را ارج می نهد و چشم به راه مطالعه و قضاوت و اظهار نظر دوستان می باشد. نگارنده ایمان راسخ دارد تنها مردود دانستن واپس گرا کافی نیست چون دانستن نقص، دلیل رفع نقص نیست.

مگر سیگاری ها مضرات وحشتناک سیگار را نمی دانند؟ آیا همه ترک کرده اند؟ بنابراین یکی از مشکلات اساسی ترک اعتیاد پیدا کردن جانشین مناسب و قابل قبول معتاد است، در حالی که برای ترک اعتیاد، احتیاج به عامل جانشین نیست بلکه شخص معتاد لازم است اعتیاد به سیگار یا الکل را از ذهن خود پاک کند. موهومات و خرافات دینی نیز چنینند و باید آنها را دور بریزد تا بتواند فکر و نیروی اسیر شده خود را از بند رها کند به زبانی دیگر باید عقل را از اسارت رها کرد تا به آزادی عقیده رسید نه اینکه با برابر دانستن اعتیاد یا مذهبی شدن بخواهند یک بیماری را با بیماری دیگر جانشین کنند!! آگاهی دادن جمعی، به آلوده نشدگان و وظیفه آگاهان است.

دوستان: همین طور که قوی ترین نقطه قدرت زنجیر، ضعیف ترین حلقه آن است، مهمترین نقطه قدرت یا ضعف جوامع نیز مدارس و محیط خانواده هاست، از واپس گرایی و تاریک اندیشی متولیان دین و سرپرستان مدارس بترسیم، مهملات ایشان نیز با شیر اندرون می شوند و با جان بدر می روند! به هوش باشیم انسان امروزی بیش از آنکه به گفته های گذشته توجه داشته باشد نگران آینده است. در گفته ها و نوشته ها طی قرن ها، آنقدر جرح و تعدیل همراه با تحول معانی و نحوه نگارش حتی برداشت معانی کلمات به وجود آمده که تنها دیدی روشن بین لازم است که بتواند به دور از تعصب مطالب را درک و منتقل کند.

شک و تردید جوان را با دید مثبت بنگریم، کسی که در مورد گفته یا نوشته ای تردید دارد در صدد درک بهتر آن است که می تواند، نتایج مثبت ببار آورد. کسی که در جستجوی حقیقت است مقلد نخواهد بود، چون می خواهد بفهمد بعد قبول کند.

آنها که از قول این و آن، بدون درک مطلب تسلیم می شوند مقلدند و روزی به این روش، و روز دگر با آن روش عادت می کنند، آری عادت می کنند، بدون آنکه درک مطلب کرده باشند. و وای به وقتی که اینان قبیای رهبر دینی به تن کنند و دگر کس را، به دلیل رودر بایستی! یارای مقابله نباشد که گفته اند:

به خردان مفرمای کار درشت که سندان نشاید شکستن به مشت

در سالهای ۱۹۷۰، موقعی که مسابقات فوتبال آسیا، قرار بود در ایران برگزار شود، از تیم اسرائیل دعوت نکردند، از روزنامه توفیق سؤال کرده بودند، چرا تیم اسرائیل را دعوت نکردند؟

توفیق جواب نوشته بود، چون اسرائیلی ها هروقت به زمینی وارد بشوند، دیگر بیرون نمی روند!

آری آنها که واجد شرائط نیستند و خود را به اصطلاح رهبر دینی می نامند وقتی این لباس را پوشیدند، پوشیدند و هر عملی را به نام دین مجاز می نامند و دست از این سفره بر نمی دارند.

واپس گرایان بدترین رفتار را نسبت به روان شاد الیعزر بن یهواد بانی جان بخشیدن به زبان محاوره عبری امروز، روا داشتند و بارها او را تا پرتگاه مرگ بردند که چرا می خواست زبان مقدس لاشون هقودش را جهانی کند! آنها این زبان را مانند بسیاری از اصول دیگر برای پوشیدن در موزه می خواستند نه جهانی شدن! اما الیعزر در برابر آنها ایستاد و گفت من و شما ما هستیم ولی افکار شما خطا و ویرانگر است من تسلیم و هم رنگ شما نخواهم شد همانطور که

نیلوفر آبی در مرداب می روید ولی بوی مرداب نمی گیرد!

به برکت پایداری و فداکاری بن الیعزر بود که زبان عبری باستان به آینده ای درخشان تداوم پیدا کرد و ملتی را از خود بیگانگی رهایی بخشید، بهمین دلیل است که برای قدردانی از خدمات او در همه شهرهای اسرائیل خیابانی به نام او بن یهواد نامگذاری شده است. امروزه برای هیچ کس زبان مادری تنها یک زبان نیست، یک فرهنگ است. شما وظیفه دارید برای عقلانی کردن دین تلاش کنید نه دینی کردن عقلانیت چنانچه اقدامات عاقلانه خودگرایان امثال بن الیعزر در طرح عملی عقلانیت دین نبود. طناب پوشیده واپس گرایی همه را به قعر چاه می برد. نتیجه ایستادگی او این شد که زبان عبری امروز زنده است، خطاب من به واپس گرایان است، آیا می دانید از هر صد هزار کلمه عبری جاری تنها دوازده هزار واژه آن متعلق به زبان عبری باستان است؟ آیا با دوازده هزار واژه عهد عتیق امکان محاوره با دنیا وجود دارد یا به توصیه شما باید در قفس دین پوشید تا ناجی

بیاید؟ آیا همان ارضاء روحانی و ایثار اخلاقی و تقویت تعاونی اجتماع برای حفظ قدوسیت دین و حفظ جایگاه معنوی آن کافی نیست؟ شما تصور می‌کنید زندگی فقط در پرتو دین قابل تصور است چون بیشتر درد دین دارید تا درک واقعیت‌های مافوق دین، پیشرفت‌های روز و تاریخ را بخوانید، آیا باید برای کسب حقیقت بارها سرها شکسته شوند تا دین نجات پیدا کند؟ یا ابتدا باید مردم نجات پیدا کنند تا دین بماند؟ تجربیات خونین گذشته چه شد؟ آیا بدتر از آنها هم امکان دارد؟ ناجی چه شد؟ ناجی یعنی امید، خیر، به یک‌سونگر تغییر ناپذیر، نمی‌توان امید بست، می‌گویند اگر امید نبود هیچ مادری به فرزند خود شیر نمی‌داد! بالاترین امید بشر، امید به دارا بودن فرزند لایق است. اسدی توسی می‌گوید:

از آن به چه در آشکار و نهان که آرد یکی به ز خود در جهان

ناجی نیز، چیزی جز فرزندان خردگرای لایق بهتر از والدین اجتماعات نخواهد بود. جوامع برای زنده بودن محتاج تغییر و هم‌گامی به سوی تکامل هستند و گر نه عقیم خواهند ماند! حرف من این است آنها که می‌خواهند ذهناً عقیم بمانند، بمانند. آنها که آلوده نشده‌اند، آگاه گردند که رفتار نشوند.

الیعزر پرل: در سال ۱۸۸۹ اولین آکادمی فرهنگ عبری را بنیان گذاشت که امروز بیش از پنجاه عضو دانشمند دارد.

الیعزر در مقابل متعصبین خشک اندیش ایستاد و آن نزدیک بینان حتی سگ مورد علاقه او را، چون به زبان عبری صدایش می‌کرد کُشتند!! در سال ۱۸۸۲ که خداوند پسری به او عطا کرد، نام بن‌سیون را برای او انتخاب کرد و گفت بن‌سیون اولین نوزاد یهودی خواهد بود که از زمان امپراطوری روم تا امروز، تنها به زبان عبری مادری صحبت خواهد کرد.

الیعزر از کوشش باز نایستاد و در سال ۱۸۸۳ اولین روزنامه به زبان عبری را زیر بارانی از دشنام و تهدید ملایان در اورشلیم منتشر کرد و در سال ۱۹۰۹ اولین فرهنگ زبان عبری را به چاپ رساند که همین فرهنگ در سال ۱۹۵۹ به شانزده جلد رسید.

ابوسعید ابوالخیر می گوید:

ما با می و مستی سر تقوا داریم دنیا طلبیم و میل عقبا داریم
کی دنیا و دین به یکدیگر جمع شوند؟ این است که ما نه دین، نه دنیا داریم
حق نیست آنهایی را که مخالف جهانی کردن زبان عبری، به دلیل حفظ زبان
مقدس هستند مذهبی نامید.

طبق نوشته مجله معتبر ناشنال جیوگرافی شماره ۱۱۲ - اکتبر ۲۰۰۷ در دنیای
امروز هر دو هفته یک زبان از بین می رود و قرنهای فرهنگ و معلومات مردم خود را
به تاریخ می سپارد.

آری در هر دو هفته یک زبان، و صدها زبان دیگر هم در شرف نابودی هستند.
دوستان: همانها که به نام دین می خواستند با از میان برداشتن بن الیعرز از
احیای زبان عبری جلوگیری کنند، هنوز زنده هستند و با همان طرز فکر، به گمان
خود برای ترویج دین، در کنار ما کوشش میزول میدارند، همسایه ها را خبر کنیم!
اخیراً در روزنامه خواندم «مملکتی به نام گراباس واقع در بین جزائر هاوایی
و استرالیا، به زودی در اثر بالا آمدن سطح آب دریا، در آب فرو خواهد رفت.» و
گروهی از مردم متعصب این جزیره که من هرگز نام آن را نشنیده بودم، به
استناد کتاب مذهبی خود که از قول حضرت نوح نوشته «دیگر شهری در دنیا در
آب غرق نخواهد شد.» از ترک جزیره خود داری می کنند و در حالی که در خطر
نابودی قرار دارند.

آری اینها هم مذهبی اند، مذهبی گمراه.

به امید روزی که آدمیان با به کار گیری دانش خویش نیازی به راهبری دیگران
نداشته باشند و با تکیه بر خود و فهم خود چیزهایی را بپذیرند که درستی آنها
عقلانی باشد چون دانش سطحی هرگز بینش صحیح به همراه نخواهد آورد و
شعور افراد را نمی توان از طریق اعتقادات ایشان سنجید.

مگر می شود کسی درک معنا داشته باشد و در لباس دینداری برخلاف
مصلحت خود و جامعه قدم بردارد؟

عصر حاضر مساله سقوط یا دوام ادیان نیست، عصر مقابله علم با تعصب

است، مبارزه‌ای است بین محبت و نفرت و داستان سرائی «و واقع گرائی»، حقیقت و دروغ.

باید دید مدعیان دین تا به حال به طور اعم چه خدماتی یا چه صدماتی برای بشریت به بار آورده‌اند، آیا خود دین بوده یا مدعیان دین؟ مانند رهبر مذهبی امروز جزیره کراباس.

آری اهالی جزیره کراباس امروز، و مخالفین دیروز الیغزر هم خود را مذهبی می‌نامیدند و می‌نامند و تا روزی که مردم از ملای قشری و مهملات دیروز و امروز ایشان بترسند، آتش همان و کاسه همین خواهد بود.

افلاطون می‌گوید: ای فرزندگان، اگر شما از اداره امور اجتماعی خود دوری کنید، گروهی ناباب آن را اشغال خواهند کرد. دین یا روش دینی در مالکیت کسی نیست که نتوان از آن انتقاد کرد یا در اثر انتقاد کسی را ناراحت یا خوشحال نمود. مهملات متناسب به دین زمانی خطرناکتر می‌شود که جزو باورها و هویت‌های جوامع قرار گیرند. عشق و علاقه به اجرای اوامر بسی کارسازتر از ترس و وحشت از چیزها و افرادی است که نه به عقل راست می‌آید نه به حس.

هیچ فرقی بین آنها که می‌خواستند از بقای زبان عبری به نام دین جلوگیری کنند، یا رهبر مذهبی جزیره کراباس و ملای قشری امروز که به یکی از خویشان من می‌گوید مزوزا به در انبار کالاهای تجارتهای خود بکوب، بیمه حریق و دزدی احتیاج نخواهی داشت! نیست چون هر سه عملاً تابع احساسند نه عقل. و نمی‌دانند افرادی که احساس خود را به عقل ترجیح می‌دهند، به تدریج هردو را از دست خواهند داد.

واپس گرایان مردمی را گمراه کرده و می‌کنند که خود مستعد و داوطلب قبول مهملات باشند. نگذاریم در مدارس فرزندان را به نام دین علیل کنند واپس گرایان با ترویج موهومات ره تقوا دارند. و توجه ندارند ضعف سندیت عقاید، نوشته‌ها و افکار و گفتار ایشان، موجب ضعف شخصیت اجتماعی پیروان عقاید آنها و کل جوامع مربوط می‌گردد و چنانچه جوامع هشیار نباشند شکست‌های زندگی،

برای تکرار شکست های آنان فرصت‌هایی را فراهم خواهد آورد.

باید اذعان کرد که متعصبین قشری مخالف جهانی کردن زبان عبری مانند هم پالگی های موجود خودشان، ابدأ سوء نیتی نداشتند بلکه مانند واپس گرایان امروز می‌خواستند از دین دفاع کنند ولی نمی فهمیدند و نمی فهمند که بدترین شکل ضربه زدن به یک امر خوب، دفاع غلط از آنست. و برعکس ادعای واهی واپس گرایان، نگاه دینی خردگرایان از پنجره علوم روز به خارج، بی دینی نیست. چشمان خود را باز کنیم تا ببینیم عقلا و حقیقت بینان چگونه می‌اندیشند و پیش می‌روند. طبق آمار، بزودی بزرگترین و پُر جمعیت‌ترین کشور دنیا، چین، با دارا بودن پنجهزار سال تاریخ مدون به مقتضای زمان و برای عقب نماندن از قافله تمدن، بزرگترین کشور انگلیسی زبان دنیا خواهد شد!

آیا چنانچه مانند واپس گرایان می‌اندیشیدند موقعیت امروز را داشتند؟

دوستان: چنانچه ما به حقیقت گوئی عینی مطالب عادت نکنیم فرزندان و نواده های ما به دروغ و خرافات متوسل، و تسلیم واپس گرایان خواهند شد. قشریون مخالف تصمیم عاقلانه و ارزشمند الیعزر زبان عبری را مقدس می شمردند که از روی ناآگاهی به نابودی آن، مانند نابود شدن سایر زبان های عهد عتیق، از جمله زبان سانسکریت و غیره برخاسته بودند.

ولی او آنقدر ایستادگی کرد تا در سال ۱۹۲۲ برای اولین دفعه بعد از دو هزار سال مقامات انگلیسی در اورشلیم، زبان عبری را به رسمیت شناختند بلکه ارثیه را نیز می توان بهبودی بخشید و مغایرتی با خواست پدر بزرگ ندارد دانه چینان کسب مقام و روزی را دور کنید.

جان فدای هنر نادره مردانی باد که کم و بیش نگشتند بهر بیش و کمی

شرمشان باد ز سودای بزرگی آن قوم که جهانی بفرشند به بوی درمی

به گفته اینشتین: قبل از اعتماد به افراد، قبول کنیم که همه ما گاهی درست می‌گوئیم گاهی خطا این من و شما هستیم که با کسب آگاهی راه خود را انتخاب می‌کنیم. بگذارید واپس گرایان و هواداران فصلی ایشان هرچه می خواهند بگویند و بنویسند، امثال این کتاب و اکثریت آگاه جوابگوی آنها خواهند بود. و

فراموش نکنیم ناآگاهان دنیا، پیوسته در جستجوی فرصت‌اند و دانیان خود، فرصت آفرینند.

در جایی دیگر انیشتین می‌گوید: دلیلی که علم حساب لذت بخش است این است که قانون دو دوتا چهار تا قطعی است ولی بقیه علوم قابل بحث است چون دائماً در معرض دور انداختن و جایگزین کردن با مستندات نو هستند. زمانه به‌رحال رو به نوآوری دارد. نباید بگذاریم عقاید و احساسات فرزندان ما را به نام دین مسموم کنند و به بازی بگیرند و یگانه سرمایه واقعی خانواده‌ها را بریابند، تنها مکان مطمئن آموزش دین، آراسته به وجدان و به کار بردن متعادل این امر خصوصی، چهار دیواری محیط خانواده است، وگرنه فروپاشی یک فرد یا خانواده یا جامعه، به‌رحال فروپاشی است، چه از راه بی دینی مفرط چه از راه خطرناک‌تر دینداری مفرط. واقعیت این است که

رفتار انسانی افراد، معیار انسانیت ایشان است نه نوع دین و روش خاص و کم یا زیاد آن.

سرخوردگان دین گریز، دین عوض نمی‌کنند؛ بی دین می‌شوند و پیشگامان ایشان، فرزندان افراطیون دیندار یا بی دین هستند نه متعادلین عقل و اعتقاد ایمان آراسته به وجدان لازم و ملزوم یکدیگرند چنانچه هرکدام از اینها آلوده به تعصب و خشک اندیشی گردند مصیبت بار خواهند بود. به آن گونه که می‌بینیم عالم بی وجدان، بمب کمر بند انفجاری می‌سازد و متعصب نادان آن را به‌کار می‌برد و از سوی دیگر دانشمند مردم دوست و اکسن نجات‌بخش جان انسان‌ها را کشف و به قیمت جان خود آن را در اختیار بشر قرار می‌دهد.

ناپلئون می‌گوید: تاریخ، تنها فلسفه حقیقی و تنها وسیله روان شناسی ملت هاست.

آری تاریخ، مشاور صدیق انسانهای آگاه است. گذشته تاریخ را نگاه کنید تا بدانید سیاه دلان امروز از کجا آمده‌اند.

آیا ز می‌گران چه خواهد برخاست

وز مستی بی‌گران چه خواهد برخاست

پیداست کزین میان چه خواهد برخاست

روزی که امیرکبیر گریست

در سال ۱۲۶۴ قمری، نخستین برنامه دولت ایران برای واکسن زدن به فرمان امیرکبیر آغاز شد. در آن برنامه، کودکان و نوجوانان ایرانی را آبله کوبی می‌کردند. اما چند روز پس از آغاز آبله کوبی به امیرکبیر خبر دادند که مردم از روی ناآگاهی نمی‌خواهند واکسن بزنند. به ویژه چند تن از فالگیرها و دعانویس ها در شهر شایعه کرده بودند که واکسن زدن باعث راه یافتن جن به خون انسان می‌شود.

هنگامی که خبر رسید پنج نفر به علت ابتلا به بیماری آبله جان باخته‌اند، امیر بی درنگ فرمان داد هرکسی که حاضر نشود آبله بکوبد، باید پنج تومان به صندوق دولت جریمه بپردازد. او تصور می‌کرد که با این فرمان همه مردم آبله می‌کوبند. اما نفوذ سخن دعانویس ها و نادانی مردم بیش از آن بود که فرمان امیر را بپذیرند. شماری که پول کافی داشتند، پنج تومان را پرداختند و از آبله کوبی سر باز زدند. شماری دیگر هنگام مراجعه مأموران در آب انبارها پنهان می‌شدند یا از شهر بیرون می‌رفتند.

روز بیست و هشتم ماه ربیع‌الاول به امیر اطلاع دادند که در همه شهر تهران و روستاهای پیرامون آن، تنها ۳۳۰ نفر آبله کوبیده‌اند. در همان روز، پاره دوزی را که فرزندش از بیماری آبله مُرده بود، به نزد او آوردند. امیر به جسد کودک نگریست و آنگاه گفت: ما که برای نجات بچه‌هایتان آبله کوب فرستادیم. پیرمرد با اندوه فراوان گفت:

حضرت امیر، به من گفته بودند که اگر بچه را آبله بکوبیم،

گرفتار چشم بد و جن زده می‌شود.

امیر فریاد کشید: وای از جهل و نادانی، حال، گذشته از این که فرزندت را از

دست داده‌ای باید پنج تومان هم جریمه بدهی. پیر مرد با التماس گفت: باور کنید که هیچ ندارم. امیرکبیر دست در جیب کرد و پنج تومان به او داد و سپس گفت: حکم بر نمی‌گردد، این پنج تومان را به صندوق دولت بپرداز.

چند دقیقه دیگر، بقالی را آوردند که فرزند او نیز از آبله مُرده بود. این بار امیرکبیر دیگر نتوانست تحمل کند. روی صندلی نشست و با حالی زار شروع به گریستن کرد.

در آن هنگام میرزا آقا خان وارد شد. او هرگز امیرکبیر را در حال گریستن ندیده بود. علت را پرسید و ملازمان امیر گفتند که دو کودک شیرخوار پاره دوز و بقالی از بیماری آبله مُرده‌اند. میرزا آقاخان با شگفتی گفت: عجب، من تصور می‌کردم که میرزا احمدخان، پسر امیر، مُرده است که او این چنین‌های‌های می‌گیرد. سپس به‌امیر نزدیک شد و گفت: گریستن آن هم به این گونه، برای دو بچه شیرخوار بقال و چقال در شأن شما نیست. امیر سر برداشت و با خشم به او نگریست، آنچنان که میرزا آقاخان از ترس برخورد لرزید. امیر اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: خاموش باش تا زمانی که ما سرپرستی این ملت را برعهده داریم، مسئول مرگشان ما هستیم. میرزا آقاخان آهسته گفت: ولی اینان خود در اثر جهل آبله نکوبیده‌اند.

امیر با صدای رسا گفت: و مسئول جهل‌شان نیز ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، دعانویس‌ها بساط‌شان را جمع می‌کنند. تمام ایرانی‌ها اولاد حقیقی من هستند و من از این می‌گیرم که چرا این مردم باید اینقدر جاهل باشند که در اثر نکوبیدن آبله بمیرند.

(منبع حکیمی، محمود. داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر. دفتر نشر فرهنگ)

آری اجداد ما نیز در همان محیط و فرهنگ جهل جن و پری و چشم‌خوب و بد و غیره به عنوان تبعه درجه دو! برای زنده ماندن تقلا می‌کردند. تبعه یک چه‌کسانی بودند؟ که ما درجه ۲ بودیم؟ و اگر افراد خردگرائی در راس قدرت قرار می‌گرفتند آنها را معدوم می‌کردند.

همانطور که امیرکبیر را کُشتند. به مصداق گفته کل ایسرائل عرویم زه‌لازه.

همه ما مسئول بدآموزی های یکدیگر نیز هستیم. مسئولیت، محدودیت بر نمی دارد. همه انسان ها مسئول حفظ امنیت یکدیگرند. کل آدم عرویم زه لازه. به حال جوامعی باید گریست که واپس گرایان کوشا و خردگرایان خاموش باشند. امروز می فهمیم چرا امیر گریست، مباد روزی که به حال ما بگریند. دنیا ناامن تر از آنست که ما تصور می کنیم.

از چه آفاق چنین مانده خموش پای تا سر شده گوئی همه گوش
اینکه بینم عجباً حال تب است یا تصاویر هیولای شب است

ناپلئون می گفت: برای من آدم ها مثل اعداد هستند و ارزش هر کدامشان بسته به این است که در کجا قرار گرفته باشند مثل عدد یک که وقتی تنهاست فقط یک است اما وقتی در برابرش شش صفر قرار گرفت، می شود یک میلیون.

آیا باید به توصیه شما به دست خود جوانان را به نام دین به دور از درک وقایع علمی و اجتماعی جامعه جهانی به جای افرادی مفید و تولید کننده با افتخار، به مرتبه مصرف کننده محتاج، یعنی شهروند درجه سه جهانی، بدون مشارکت در پیشرفت علمی دنیا در پیله عقاید خام درآوریم و مفتخر هم باشیم که فلان دعا را خوب می خواند؟ بطوری که دیگر چیزی برای مبادله با جامعه متمدن جهانی نداشته باشیم که دنیا بخواهد با ما مراوده یا داد و ستد علمی و اقتصادی و اجتماعی داشته باشد و ما را به حق همان عدد یک مطلق عقب افتاده ولی به گمان شما دیندار ببینند؟ بس کنید، کوشش برای اثبات موهومات به نام مذهب، در واقع تقلا برای اضمحلال آن مذاهب است. ارتیه را نیز از طریق فهم بهتر اوامر و سنت ها می توان بهبودی بخشید چون اگر رشد نکند نابود می شود!

گر خطایی از تو سرزد، در پشیمانی گریز

از خطا نادم نگردیدن، خطای دیگری است

دینی بودن به معنای دانائی در همه امور نیست

پدران و مادران توجه بفرمائید: نوشته ها و گفته های به اصطلاح مبلغین، زمانی مؤثر خواهد بود که زمینه روحی، اجتماعی و خانوادگی افراد برای پذیرش آنها مناسب باشد، اینجاست که طرز تلقی خود شما و مدرسین بچه ها می تواند

ضامن موفقیت یا شکست مادام‌العمر فرزندان شما باشد، در جایی که اصالت دین و ایمان خردگرا، بسیار مهم‌تر از آنست که بر پایه باورهای پوچ و مبهم قرار گیرد، توجه خود را به اصالت اوامر دینی سازنده به دور از هرگونه عقاید واپس‌گرایانه قرار دهید.

واپس‌گرا دخالت خود در امور دینی مردم را، لازمه ترویج دین جلوه می‌دهد. در حالی که با شریک نمودن عقاید دینی با علم روز، می‌توان اوامر دینی را از دینی بودن خشک اندیشانه به علمی شدن منطقی، درآورد. و الا زمانی که فرد اعم از پدر، مادر، معلم و ملا غیر منطقی شد دیگر هیچ فرزندی منطقی را نخواهد پذیرفت و به‌طوری که می‌بینیم، هر خانواده از دست رفته محسوب خواهد شد. واپس‌گرا به جای اینکه به منافع کل جامعه بیانیدشد، به‌سود گروه خود، برای مغلوب کردن خودگرائی می‌اندیشد و هرگونه عمل خلافی را تا آنجا که به‌سود عقیده دینی خود بداند مجاز می‌پندارد.

در باره کلمه تعصب در صفحه ۷۶۹ فرهنگ دهخدا این‌گونه گفته شده:

«تعصب یعنی نپذیرفتن گفتار حق در مقابل دلیل، بر اثر تمایل جانبی»
متعصب خود را واضع و مجری غیرمنطقی قانون می‌پندارد و به عنوان ثواب، حتی به قیمت ایجاد اختلاف و بدتر از آن کُشتن و کُشته شدن، می‌خواهد به دیگران تحمیل کند.

پرفسور هشرودیان می‌گوید:

«تعصب دشمن اندیشه آزاد آدمی است»

آری ایمان کور خالی از اخلاق، راهی به‌وجدان و عقل ندارد و واپس‌گرا را نمی‌توان عوض کرد، ولی از طریق بسط آگاهی و هم‌گامی با علم و تمدن روز و طرد مروجین واپس‌گرا از مدارس و خانواده‌ها، به خوبی می‌توان از توسعه واپس‌گرائی جلوگیری کرد و این نکته زمانی به مرحله عمل درخواهد آمد که مردم از بی‌تفاوتی دست بردارند چون مسئولیت ظهور اینگونه افراد نه تنها با گروه طرفدار و هم‌رنگ کلاه ایشان، بلکه با آنهایی است که از ابتدا می‌توانستند با آگاهی دادن قبلی، آنها را خلع ید کنند و نکردند.

بله لحظه حساس یک ملت یا خانواده زمانی است که با بی تفاوتی خود، اجازه ادامه فعالیت آنها را صادر می‌کنند، در حالی که برای دارا بودن آرمان‌های انسانی، ادیان، داشتن ایمان توأم با اخلاق و شرافت لازم است نه بندگی کورکورانه دینداران جهان امروز نتیجه آن این می‌شود که می‌بینیم با اینکه قتل نفس در قوانین همه ادیان نهی شده است، سراسر تاریخ ادیان آسمانی یادآور قتل و غارت و کُشتار به نام خداست.

به قول شاملو: تا مشّت‌ها دوتا و مغزها یکی است (و پای یکسونگر درمیان باشد) از آواره شدن و آواره کردن در سطح رُشد کرده آن دریغ نخواهند کرد طبق آمار موجود، تنها در قرن بیستم، بیش از یک صد میلیون نفر انسان به‌عناوین مختلف که بسیاری از آنها ریشه در دین و مرام و ترویج عقاید متضاد داشته کُشته شده‌اند.

آیا بشر عبرت گرفته؟ یا مصرانه، حتی به دور از اخلاق انسانی برای رضای خاطر خدا و رفتن به بهشت موهوم حتی جنایت را در لباس ثواب، ادامه خواهد داد؟ آیا تاریخ تکرار خواهد شد؟ افسوس و صد افسوس که موجبات فساد از میان نرفته!!

به عقیده من ریشه فرهنگ جهان امروز در کسب معلومات پیشرفته روز در دانشگاه‌ها و اینترنت است و دنیا دنیای تطبیق دادن است نه یک سونگری، آینده متعلق به‌تغییر پذیران است نه متحجرین. نطفه نفرت زمانی بسته می‌شود که مذهب وسیله ارتزاق و دین معیار شناسایی انسان‌ها قرار گیرد و زعمای دینی و فرقه‌ای تصور کنند خوار نمودن دیگران یعنی عزیز شمردن خود افسوس که به گفته شادروان مطیع‌الدوله حجازی: حق کلمه‌ای است که از آن هزاران ناحق ساخته‌اند و می‌سازند!

اقبال لاهوری چه زیبا گفته: جهنم، نه مکان‌هایی بلکه حالاتی است که انسان‌ها گرفتار آن می‌شوند.

یاران بهشت صحبت یاران همدم است دیدار یار نامتناسب جهنم است
بله ترویج مهملات به‌نام دین کسی را نمی‌کُشد، ولی آرزوی مرگ به وجود

می‌آورد. به طوری که مرید خواهد گفت: ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت! به یاد گفته دکتر جلیل محمودی افتادم که می‌گوید:

خدایا، «از قهرت نمی ترسم، چون رحیمی، از دوزخت نمی ترسم، چون همچو جایی نداری. از خود می ترسم، چون ناآگاهم»

اگر بسوزم در آتش نادانی خود خواهم سوخت، نه در آتش جهنم تو، نه از انتقام تو. دشمنی جز بی خردی ندارم و گودالی را گودتر از پرتگاه نادانی نمی دانم.» بسیاری از علمای دینی که گفته‌های ایشان آموزنده و بجاست ولی

دینی بودن به معنای دانایی در همه امور نیست،

بسیارند شعرا و نویسندگانی که عالم مذهبی نبودند و نیستند ولی گفته‌ها و نوشته‌های آموزنده ایشان جاودانه است. این که چه شخصی گفته مطرح نیست، آن که چه گفته مطرح است.

بسیاری از مردم به سابقه تاریخی کُتب علمای مذهبی که اکثراً طریقه اجرای سنت‌ها و اوامر دینی در مکان و زمان‌های مختلف است بیشتر از واقعیات محتوای آنها تعصب و توجه دارند. این کتاب‌ها که در قرن‌های پیش شاید از بهترین‌ها بودند، امروز بهتر است، با احترام به کتابخانه‌ها برگردند، نه آنکه با تدریس آنها در مدارس، کودکان را گرفتار و از فراگیری علوم روز محروم کنند. به نوشته‌های دیروز و امروز نویسندگان کُتب دینی افتخار کردن خوب است بشرط آنکه همه گفته‌ها و نوشته‌ها با معنی و افتخارآمیز باشند و گر نه نوشته‌هایی که با علم و فرهنگ امروز جوانان خوانایی نداشته باشند قابل اعتنا نیستند.

ضعف سندیت و معانی بعضی از نوشته‌های ناباب این کتاب‌ها آنچنان موجب گستاخی افراد آگاه و مغرض که وجاهت خود را در زشت‌نشان دادن دیگران می‌پندارند گردیده که به استناد آنها، بدون آنکه خود را در آئینه ببینند، جرأت می‌کنند کتاب‌های غرض‌آلود به مصداق اینکه (حقیقت ناقص از هر زبانی شنیده شود دروغی است کامل) بر علیه کُتب مقدس ما به رشته تحریر در آورند. در حالی که بهتر از هر کس می‌دانند ادیان ابراهیمی همه از یک پستان نوشیده‌اند و نفی اوامر تورات مقدس نفی همه ادیان ابراهیمی است، عمداً آنرا

تفی می نمایند تا به هدف خود که نفی کل است برسند. اطراف خود را نگاه کنید.

دره‌ا که دوای درد پنهانی ما افسوس که چاره پریشانی ما
برعهده جمعی است که انگاشته‌اند آبادی خویش را به‌ویرانی ما
این‌گونه منتقدین مانند موریانه همه چیز را می‌خورند جز غم صاحب‌خانه را،
یعنی اولین مروج توحید مشترک را. و توجه ندارند انتقاد بی‌جا، بدگوئی است و
با کُشتن مورچه عقرب ادب نخواهد شد!

ناطقی با ارائه اسکناس صد دلاری به جمعیت شنونده حاضر در سالن
سخنرانی، می‌گوید: من می‌خواهم این صد دلاری را به یکی از شماها بدهم، کی
مایل است آن را دریافت نمایید؟

دست‌ها دراز می‌شوند، ناطق اسکناس را مچاله می‌کند به زمین می‌اندازد، لگد
مال می‌کند و سؤال می‌کند حالا کی می‌خواهد؟
مجدداً دست‌ها برای دریافت دراز می‌شوند.

ناطق اسکناس را به کف سالن می‌اندازد و لگد می‌کند و برای آخرین دفعه
سؤال می‌کند. داوطلبی برای دریافت نیست؟

باز هم دست‌های زیادی برای دریافت پیش می‌آیند. چون مردم می‌دانستند
اعمال او برای کثیف نشانیدن اسکناس، چیزی از ارزش یک صد دلاری نکاسته و تا
روزی که اصلیت دلار پابرجا باشد از ارزش واقعی آن چیزی کم نمی‌شود ولو
اینکه آن را لگد مال کنند.

ملت یهود در طی تاریخ متأسفانه بارها لگد مال شده ولی مغرضین هرگز
نتوانسته‌اند، از ارزش‌های معنوی قوانین مورد قبول این ملت بکاهند.

این ملت بارها سیمرغ وار سر از آتش بیرون آورده است و سرفرازی آفریده.
آری ارزش هر کتابی به گفته‌های آن است نه نوشته‌های دوست و دشمن،
مغرضین ارج خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند. تنها ما هستیم که با عمل و فهم
بهتر او امر قادر خواهیم بود به بقای آن کمک کنیم.

در باره کلمه یک ملت یا یک جامعه، تعریف تازه‌ای از سوی جامعه‌شناسان

به این مضمون ارائه شده است:

«ملت مجموعه آحاد یک جامعه است که به رغم افکار و سلیقه های متفاوت با یکدیگر پیوند عاطفی دارند» این تعریف از ریشه گیری و هم پیوندی و دوام و قوام تاریخی، از طریق زبان واحد و فرهنگ یگانه آنها دوام پیدا می کند و حافظه مشترک تاریخی به وجود می آورد که هزاره های گذشته را فراموش نمی کنند. تاریخ بسیاری از ملل دنیا مملو از کشورگشائی و کُشت و کُشتار و تبعیض و ظلم است. ولی تاریخ ملت یهود مملو از تحمل درد و رنج و شکیبائی و آباد ساختن و گذشتن و بهره برداری از موقعیت امروز به امید موفقیت فردا و گذشت زمان بوده است.

تولستوی می گوید: «نیروئی برتر از نیروی دو جنگاور نیست، یکی زمان دیگری شکیبائی.» ولی نگفته شکیبائی تا چند؟ تا چند دنیا انتظار مشروع محبت در مقابل محبت را بهانه داد و سندهای ناباب سیاسی و کسب روزی در لباس دین قرار میدهد؟ در حالی که بارها تجربه کرده ایم آسیبی که به جهانیان وارد آمده بسی مخربتر از نتایجی است که فرصت طلبان گمراه در نظر داشته اند و همیشه رو سیاهی به ذغال مانده است در این باره شاعر گرانمایه نوשא شعر زیبائی حاوی غم نامه ملت یهود بشرح ذیل سروده اند.

چندین هزار سال گذشت و هنوز هم

این قوم تلخکام، به آسودگی نزیست

بالله که کوه نیز، چنین طاقتی نداشت

چندین هزارسال مگرخون توان گریست؟

چندین و چند قرن، شکستند پشت شان

اما هنوز قامت شان خم نمی شود

با این همه شکست که برگرده بُرده اند

از هیبت و صلابت شان کم نمی شود

یک عمر در اسارت فرعون، زیستند

یک عمر، در حقارت آیین دیگری

خواهی اگر، به نامه‌ی اعمال شان نگر

تا چند و چون دانش این قوم بنگری

هرجا سخن ز علم و «نوبل» می‌رود هنوز

نامی از این کمیّت بسیار آمدست

در هر کجا که نخل هنر، پا گرفته است

زین سرو سایه گستر، پربار آمدست

علم جهان، اگر ز سرانگشت چند تن

گل ریشه می‌دواند، و یا آب می‌خورد

برگرد نام «انیشین» صلح جوی شان

فرّ و فروغ پرچمشان تاب می‌خورد

با اینچنین کمیّت، کیفیتی سترگ

در دفتر علوم جهان نقش کرده‌اند

رفتار ناپسند اگر دیده‌اند، هیچ،

صبر جمیل بُرده، و لیکن نمرده‌اند

رجاله‌ای در آتش کین سوختشان ولی

قنوس وار، بال، به بالا کشیده‌اند

با عزم استوار، به کشتی که کاشتند

خود، کاسه کاسه، آب ز دریا کشیده‌اند

اینان که با کلام خدا، لب گشوده‌اند

الکن مگو. که موسی عمران، کلیم شد

دریاش، لب گشود و عصایش شکست بحر

فرخنده باد، کاتش تورش نسیم شد

ماییم اسپر کین نخستین هنوز هم از جنگ و خون وحادثه، پروانمی کنیم
قابیل گون، در پی قتل برادریم این زخم کهنه جوش، ز سر، وانمی کنیم

شرمنده اند از نفس ما، فرشتگان از بسکه ریختیم زهم، خون بروی خاک
ای آفتاب صلح، ز سویی طلوع کن تابش از این بخون نبریم آبروی خاک

امروز، همانطور که مساله حقوق بشر و نظم نوین جهانی دگرگون شده و می
گوید، هر حکومتی طبق قوانین خودش نمی تواند بااتباع خود به هر نحوی که
بخواهد رفتار نماید، ظاهراً چهار دیواری و اختیاری ادیان هم در حال دگرگونی
است و ضامن اجرای این تحول، مانند مساله حقوق بشر، عضویت قهری ادیان، در
تمدن رو به تکامل روز است.

منشور حقوق بشر در واقع قانونی است برای حفظ حقوق دیگران، دست
افزاری است برای نگهداشت آزادی، گنجینه ای است از معرفت ها، تجربه ها و
آزمون های بشری که می گوید هیچ کس را نمی توان ناگزیر به پذیرش فکر و
اندیشه ای خاص کرد، هیچ کس را نمی توان شستشوی مغزی داد، هیچ کس را
نمی توان واداشت که از آزادی خود چشم ببوشد، هیچ کس نمی تواند آزادی خود
را وسیله سلب آزادی دیگران سازد.

منشور حقوق بشر، گنجینه معرفت بشری است. مبالغه نیست فصل مشترک
همه فکرها و مسلک هاست. هیچ کس نمی تواند آنرا نفی کند که هرگاه چنین کند
خود را نفی کرده است. این منشور به من و شما که ممکن است دو نوع فکر و مرام
متفاوت داشته باشیم مجال می دهد که در دنیا نفس بکشیم و عقیده خود را بیان
کنیم. حقوق بشر در بردارنده اندیشه های همه، رهنمودهای همه پیام های
آسمانی و همه معلمان اخلاق بشری است.

هرکس حق دارد، برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی
حقوق و آزادی هایی را که در اعلامیه حقوق بشر ذکر شده تامین کند و آنها را
مورد عمل بگذارد. هرکس وظیفه دارد به جامعه ای که رشد آزاد و شخصیت او را

میسر ساخته خدمت کند.

ولی صد افسوس که به دلیل آنکه شرطی در کار نبوده است و شرایط تشخیص بشر را شرح نداده و روشن نکرده‌اند که آیا بشری را که برای دیگری حق حیات قائل نیست، می‌توان بشر خطاب کرد؟ و به او آزادی‌های منشور حقوق بشر و سایر قوانین کشورهای مترقی را تفویض کرد؟
تئودور روزولت می‌گفت:

نظم بدون آزادی و آزادی بدون نظم، هر دو ویرانگرند.

آزادی به همراه محدودیت اخلاقی لازم و نلزوم یکدیگرند.
با مطالعه منشور ارزشمند حقوق بشر به اینجا می‌رسیم که هویت انسان‌ها تنها هویت دینی یا وطنی ایشان نیست.
شاید دین بخش کوچکی از هویت افراد باشد چون ممکن است آنچه را که دیندار قشری موجب افتخار می‌پندارد و حتی او را با دشمن هم گام می‌سازد، من موجب ننگ و سرافکندگی بدانم.

بدبختانه من و شمای نوعی در حالی که هیچ کدام کوچکترین اختیاری در انتخاب دین خود نداشته‌ایم با آن قشری جاهل غرق در جهل تعصب دشمن پرست، یک دین داریم و بخواهیم یا نخواهیم دنیا ما را به یک چشم نگاه می‌کند. در حالی که یک اعتقاد مشترک نداریم و همانقدر، که آن پُرگویمان کم عمل، سنگ دین و ناجی را به سینه می‌زنند دیگران بر طبل علم و خردگرایی می‌کوبند. آیا شباهتی در میان است؟ و این‌ها را می‌توان هم دین خواند؟

آیا شباهتی است بین آنها که می‌گویند هزار نفر یا دو هزار نفر حاضرین در کنیسا صدائی از بلندگو نشنوند چون ملای قشری گفته یا آنها که حفظ اصول را می‌پسندند و این گونه عقاید خرافی را هیچ می‌شمارند؟

افسوس و صد افسوس که بسیاری از کسانی که مذهبی بودن را در اجرای گفته‌های واپس‌گرایان می‌پندارند نه تنها اجرای اوامر اساسی تورا.

هرقدر بیشتر شخصاً تحقیق و مطالعه کنیم بیشتر به عظمت اوامر پی خواهیم برد و از مروجین مهملات دوری خواهیم کرد. دین ما این نیست که واپس

گرایان جلوه می دهند و از جوانان و ترساندن آنها برای خود سپر می سازند. هم دین بودن به معنی عام به طوری که در همه ادیان می بینیم به معنی هم فکر بودن نیست. و یکی از نقاط ضعف بشر امروز، همین به یک چشم دیدن و ادامه خشک و تر سوزاندن است.

به عقیده نگارنده، ایمان رابطه ای است خصوصی بین انسان و خدا و فقط خردگرایی که با دیدی مشترک و منطقی بدون توجه به دین، رنگ و مرام انسانی می اندیشند هم دینند و همه انسانها را هم وطن خود میدانند.

غرض ورزی نسبت به سایر انسان ها، به دلیل دین یا روشی که در گزینش آن اختیاری نداشته اند ریا کاری است.

هویت انسان ها، هویت انسانی جهانی و اجتماعی آنهاست که هیچ ربطی به دین، رنگ، و وطن آنها نباید داشته باشد.

افسوس که این ننگ از پیشانی بشر پاک نشده که هنوز با چشم بستن به خدمات هزاران دانشمند یک قوم، به استناد دین مشترک، قاتلی را که هم دین من و شما ی نوعی است نمایند و نمونه ای از همه افراد وابسته به دین او می پندارند! در حالی که بسیاری هم دینان او که بسی بیشتر از خانواده مقتول از قاتل و همفکران او متنفرند و با جان فشانی در راه تعالی بشر قدم برمی دارند.

بسیار جالب بود که دکتر عبدلی ستار ادهی پاکستانی در مصاحبه تلویزیونی خود گفت: من مسلمانم ولی دین اصلی من قانون حقوق بشر است. آیا بشر روزی به این درجه از تمدن خواهد رسید؟

بدبختانه فاجعه سوءاستفاده از دین به قدری وسیع است که گلايه فقط متوجه یک گروه و یک دین نیست قضیه بعد جهانی داشته و دارد. بشر هرگز حرمت دین را نشناخته و فرق آن را با مسائل مادی ندانسته و آنرا به عنوان ابزار برای رسیدن به مقاصد ناشایست به کار بسته و می بندد و به قول شاعر:

آهای مردم عالم، گله دارم، گله دارم من از دست خداهم گله دارم، گله دارم و ما نیز، «قدر وقت ارشناسیم، بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم» اگر به جای تقلید از گذشته در تکامل فهم نکات دینی در حد توانایی های جوانان امروز

اقدام نکنیم و تحت تأثیر آنها که دین را ابزار دست خود قرار داده‌اند قرار گیریم از تمدن جهانی به دور خواهیم افتاد و چنانچه روش گروهی را غلط بدانیم پاسخ به یک فکر و روش بد ارائه یک فکر و روش بهتر است. نه اشاعه موهومات و تنفر، نگارنده یقین دارد که هدف افراطیون ابداً ایجاد اختلاف نبوده و نیست ولی بازده اعمال ایشان جدایی آفرینی بوده و هست، تفرقه به هر نامی باشد خمیر مایه نفرت و ترور، و طغیان آن است. دیروز متعصب فقیر، با خنجر حمله می کرد، امروز متعصب ثروتمند با سواد، با هواپیما حمله می کند، چون علم و ثروت افسار گسیخته او در همان قالب تعصبات خانواده و مدرسه رشد کرده، نه آزاد اندیشی به همراه علم و محبت او از کلاس های تدریس ادبیات نفرت، به کلاس اعمال خشونت که از طریق علم، ارتقاء یافته است مولانا می گوید:

تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم ناکس را بدست
 علم ومال ومنصب وجاه وقران فتنه آمد در کف بدگوهران
 و به او نیاموخته اند که:

دینداری به معنی تندروی در مذهب نیست، بلکه در انسان بهتر بودن است.

ملاصدرا می گوید: خداوند بی نهایت است و لامکان و بی زمان، اما به قدر فهم تو کوچک می شود، و به قدر نیاز تو فرود می آید، و به قدر آرزوی تو گسترده می شود و به قدر ایمان تو کارگشا می شود.

عجب معلم بدی است طبیعت که اول امتحان می کند بعد درس می دهد، اگر می خواهیم بدانیم ایمان چیست و یا ایمان کدام است به این واقعه توجه کنیم. روزگاری اهالی یک دهکده تصمیم گرفتند تا برای نزول باران دستجمعی دعا کنند در روز موعده همه مردم برای مراسم دعا در محلی جمع شدند، تنها پسر بچه ای با خودش چتر آورده بود! این یعنی ایمان، با واقع گرائی چنین گوهری را در ذهن فرزندان تقویت کنیم.

تاریخ نشان داده هیچ ملتی هرگز نمی باید به دیگران تکیه کند بسیاری از رهبران سیاسی و مذهبی مانند پاپ های قدرتمند به مثال ابرهای باران زا از صحراهای خشک محتاج آب، حاوی کشتزار های ارامنه و یهودیان گذشتند و کُشتار میلیون ها انسان نکون بخت و بی گناه و بی دفاع حتی هم دین (نه هم گروه) خود را به دست پیروان خود و همدستان خویش دیدند و دم برنیاوردند و آبی نفشانند و اشکی نریختند! میدانید چرا؟ علاوه بر تعصب کور، یکی از دلایل آن این بود که، پاپها طبق رویه دینی خود هرگز لطف دارا بودن زن و فرزند را درک نکرده بودند. شکسپیر آن قدر از بی وفائی سردمداران دنیا گله داشته که می گوید: به پسران در کودکی شیر سگ دهید شاید در بزرگی وفا بیاموزند.

نیچه می گفت: آشفتگی من از این نیست که تو به من دروغ گفته ای، از این آشفته ام که دیگر نمی توانم شما را باور کنم.

دوست داشتن کسی که لایق دوست داشتن نیست.

اسراف محبت است. محبت بی رنگ و ریا.

تصور می کنید دنیا فرق کرده؟ مگر اینکه منافع فرق کرده باشد! مگر همین روزها زیر چشمان قدرت ها و سازمان ملل! صدها هزار نفر مسیحی به دست مسلمانان در سودان کُشته نشده و نمی شوند؟ مگر چند ربای ارتدکس قشری برای حمایت از دشمنی با اسرائیل به تهران نرفتند؟ و در تلویزیون ایران مصاحبه نکردند آیا دین، در اصلاح بشر موفق بوده؟ به تاریخ خون آلود ادیان و فرقه های وابسته مراجعه بفرمائید تا دریابید خیر ابداً دگرگون نشده است. پس بیدار شویم!

سعدی می گوید:

چو دوست ظلم کند بر من و جفا گوید

میان دوست چه فرق است و دشمن خونخوار

زمام عقل به دست هوای نفس مده

گه گرد ظلم نگردند مردم هوشیار

کسی که از غم و تیمار من نیندیشد

چرا من از غم و تیمار او شوم بیمار

دهان خصم و زبان حسود نتوان بست

رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار

دل سوخته‌ای دیگر، در باره جدائی افکن هائی که به عنوان میصوا، ثواب، نفاق

در خانواده‌ها روا می‌دارند می‌گویند:

ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرحمی

رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی

با یکی از استادان دانشگاه که عمری در باره ادیان مطالعه داشت صحبتی

داشتیم، از او سؤال کردم فلان دین را می‌شناسی؟ گفت طرف مقابل او کدام دین

است؟ گفتم من از شما در باره فلان دین سؤال کردم، گفت من وقتی بهتر می‌توانم

جواب بدهم که طرف مقابل آن را بدانم!!

تنها تکرار مداوم نقاط ضعف واپس‌گرایان کافی نیست، بهتر است که نکات

مثبت ریفورمیست‌ها و نهصد کنیسا و بیشتر از یک میلیون و پانصد هزار نفر

عضو و خدمات‌بی‌شمار ایشان به جامعه ایسرائل و علم و اقتصاد دنیا، و مقایسه

ایشان با گروهی سربار را مورد توجه و مطالعه قرار دهیم.

آری واپس‌گرایان کوتاه‌نظر، این نهصد کنیسا را به دلیل مهمل‌داربودن

بلندگو و دروغ‌های دیگر و نقاط ضعف ایشان که در همه مجامع دیده می‌شوند،

کاشر نمی‌دانند.

روانش شاد آقای الیاهو قدسیان می‌گفت این‌ها شراب انگوری را که در کمال

نظافت داخل ماشین می‌گردد و شراب ناب در بطری سربسته تحویل می‌دهد، غیر

کاشر می‌دانند، ولی شراب مثلاً خانگی لگد مال شده پُر از پشه و در فضای باز را

که مانند اولی، به دست دیگران تهیه و پخش می‌گردد کاشر می‌نامند!

آری واپس‌گرا قانونمند نیست مقلد است و هر گروه ملای خود را دارد و هرگز

یکدیگر را قبول ندارند و بازار خود را می‌طلبند. آدم‌ها را از آنچه درباره دیگران

می‌گویند و می‌نویسند بهتر می‌توان شناخت تا از آنچه در باره آنها می‌گویند.

دلیل اینکه نگارنده مکرراً مدرسین و مربیان دینی را مورد خطاب قرار میدهد مصداق این گفته زیباست، که چشم استاد بیش از دست شاگرد کار ساز است. آری چنانچه استاد، دیدگاه های روشنی را تدریس کند، محصل روشن بین خواهد بود، وگرنه بطوریکه در سراسر دنیا می بینیم، بسیاری از کلاس های ایشان، به گواهی اعمال و عقاید فارغ التحصیل شدگان شان تاریک خانه هایی بیش نیستند. افراتیون ادیان از آسمان نیامده اند از کلاسهای استادان افراطی دکترای دوگانگی گرفته اند.

به گفته جناب ربای اذراخیان (شوفار ۳۲۳ صفحه ۳۹)

«به امید آن روز و قطع دست دین فروشان و تفرقه اندازان و یکی شدن مردم روی زمین. همان طوری که ما هر روز در دعایمان می خوانیم و هایایوم ههو، ایهیه ادونای احاد اوشمو احاد یعنی روزی خواهد آمد که مردم روی زمین یک خدا را بپرستند و به نام او قانون واحدی را پیروی کنند. آمین»

هرگز نمی توان و نباید از اعمال و افکار همه علمای دینی گذشته و امروز انتظار داشت که معیار اندیشه های ایشان همان باشد که فرزندان امروز احتیاج دارند. هرگز.

دنیا دنیایی نیست که بتوان حتی در قاره خود کاشت و خود درو کرد و خود خورد و خود عمل کرد، حتی استقلال کشورها به معنای چهار دیوار و اختیاری دیگر جذابیت ندارد چه رسد به گروه.

وقتی امر دینی را از اجداد خود یاد گرفتیم و اجرا کردیم، سنت است هنر نیست، هنر این است که با توجه به زمان و مکان درست بیاندیشیم، با آزاداندیشی بهتر اجرا کنیم و به سنت های قابل اجرائی باد پای بند بود، که عدم اجرای آنها در حد اجرا نکردن اوامر، فتنه انگیز باشد نه آنکه گفته یا نوشته هر غیر مسئولی را دستور بدانیم.

به عقیده نگارنده خداوند برای راهنمایی بشر دو نوع پیامبر فرستاده یکی پیامبر عقل، بعد پیامبران واقعی. و این عقل است که از طریق اخلاق و وجدان، اجرای صحیح اوامر عقلانی دین را پذیرا و ممکن می سازد. و گرنه از مُردگان برای زندگان نمی توان طلب نیرو کرد و این کاری بود که چینی ها قرن ها پیش از طریق ترویج کُتب فلاسفه مانند کنفوسیوس، بدون آنکه نام دین بر آنها نهند انجام دادند.

بسیاری از چینی ها به دلیل خالی بودن منطق و عاری بودن استدلالات عقلانی و اعمال ظلم به نام دین، کتاب های دینی و مروجین آنها را ترک و به اخلاق و کتاب های فلاسفه، از جمله کنفوسیوس پناه برده اند و به یگانگی رسیدند و دیگران ماندند.

آری در کشور زادگاه ما نیز، اعراب بدوی خود را به دلیل دین، برتر از ایرانی ها می دانستند و ایرانی ها را، موالی یعنی بندگان آزاد شده! می خواندند و برای تحقیر آنها می گفتند سه چیز است که نماز را باطل می کند. سگ، الاغ و ایرانی! اینجاست که می بینیم ارزش اخلاقی انسان، پیرو هیچ دینی نیست و داروی دفع بیماری تعصبات تحمیلی دینی، دارا بودن عقل سالم و دانش و خرد است. مهمل گویان ارج خود می برند و زحمت ما میدارند و توجه ندارند، برگ درخت در انتهای زوال می افتد، و میوه در انتهای کمال، میوه مجدداً سراز خاک برمیدارد ولی برگ خاک می شود.

آری کمال آدمی و دوام عقل بیشتر از عمر واپس گرائی است و تا عقلی در میان نباشد، فهم دین و علم و اخلاق مقدور نخواهد بود.

به باور نگارنده انتقاد سازنده، از مدعیان دین حتی از خود

دین تا آنجا که منتقد به اوامر تورا وفادار بماند و جنبه دروغ

و توهین نداشته باشد نه اینکه خطا نیست بلکه مفید است.

با اطلاع و اعتقاد به اینکه حصار تنگ تعصبات دینی مانع بزرگی بر سر پیشرفت و آرامش خانواده ها و جوامع است نگارنده پای در عرصه تحقیق و

تفحص نهاده و یافته‌ها و عقاید خود را به آنان که تلاش دیگران را در راه کسب آگاهی بیشتر، ارج می‌نهند تقدیم می‌دارد و معتقد است

کوچکترین نکته‌ای که ما را به استقلال فکری خردمندان برانگیزد

بر بزرگترین فکری که ما را به تقلید و اسارت بکشاند برتری دارد.

این نوشته به گذشته اشاره می‌کند ولی به آینده می‌نگرد، در تلاش برای گفتن، بهر سو نوسان پیدا می‌کند، شاهد به میان می‌آورد، از حافظه کمک می‌گیرد، قرار نمی‌گیرد و تکرار می‌کند، تا شاید حرف خود را به گونه‌ها و سلیقه‌ها و باورهای مختلف به گوش خواننده برساند.

این کتاب نه یک رمان، نه یک خاطره نامه، نه یک مقاله، نه یک انتقاد نامه و نه یک نصیحت نامه است، بلکه چهل تکه‌ای است که همه این رنگ‌ها را دارد تا شاید خواننده در حد باورهای خویش جواب سؤال‌های خود را بیابد.

یکی از دوستان گفت آیا میدانی بسیاری از گفتنی‌ها تف سربالاست؟ گفتم من هم سالها این طور فکر می‌کردم و می‌گفتم در این زمانه مهمات منتسب به دین خریداری ندارد. ولی با کمال تأسف دیدم بسیاری از جوانان و خانواده‌ها تسلیم خواست‌های مروجین موهومات گردیدند و می‌گردند.

تصور نکنید نگارنده متوجه تکرار مطالب به صور مختلف برای جوابگویی به دارندگان عقاید مختلف نیست. بلکه نگارنده سعی دارد از زاویه‌ها و دیدگاه‌های گوناگون با مسئله واپس گرائی برخورد نماید، و گرنه بنا به گفته یکی از دانشمندان به نام بنیک: هیچ سخن نگفتن بهتر است تا در باره هیچ سخن گفتن. به حقیقت بیش از هر فردی از بحث در باره حرف‌های پوچ و هیچ رنج می‌برم. ولی به گفته اقبال لاهوری:

«هستم که می‌روم اگر نروم نیستم» هستم که می‌گویم و می‌نویسم و اگر ننویسم نیستم و در آینده هم نخواهم بود. نوشتن و مدرک به دست منتقد دادن آسان نیست چون پای انسان بسوزد بهتر است از اینکه زبانش و یا قلمش بلغزد. با اطلاع به اینکه نویسنده خود، قلم مو به دست می‌گیرد و تصویر واقعی

خود را همانگونه که هست برای بجا گذاردن جای پائی از خویش، به روی کاغذ می‌آورد. جز به نوشتن نتوانستم خود را از فریاد درون رها کنم. آری انسان وقتی احساس مسئولیت داشته باشد طبعاً شهادت گفتن و نوشتن را کسب خواهد کرد تا به قول یکی از ادبا بتواند از آجرهائی که به طرفش پرتاب می‌شود ساختمان محکمی بسازد. دوستان، زندگی، تاس خوب آوردن نیست، تاس بد را خوب بازی کردن است، بی تفاوت نمائیم.

هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست ندانش دل، که غیر از آب و گل نیست برای جامعه مانگی از این بالاتر نخواهد بود که دیگران به غلط، انکاء یهودیت را به ارزشهای فکری قشریون بیندارند و با نوشتن مقالات و کتاب‌ها، چوب ننگین خودمان را به پای خودمان بزنند.

وظیفه داریم بگوئیم و بنویسیم. و گرنه داغ گفته‌های ناشایستی که از تکرار آن معذوریم، به روی پیشانی ما و فرزندان ما باقی خواهد ماند. چشم بستن به توسعه هرگونه خردگریزی چشم بستن به سعادت نسل‌های آینده خواهد بود.

یکی از مشکلات اساسی خارجی و داخلی جامعه یهود منتسب نمودن عمدی، گفته‌ها و نوشته‌های همه مفسرین، به تورات مقدس است، ایکاش به جای مراجعه به تفاسیرات و ترجمه‌ها، همه سعی می‌کردند خود با یادگیری زبان اصلی، اوامر را درک می‌کردند چون

عطر هیچ‌گلی مطابق بوئیدن خود گل نیست،

در این میان فراموش نکنیم ملت یهود در دنیا، امروزه با دارا بودن صدها فرهنگ از صدها مملکت، با ایمان به گفته یسعیای نبی: مجدداً از نابسامانی رسته و به سامان رسیده‌اند. و بهتر است با حفظ تعادل، این فرهنگ‌ها و سنت‌ها را با تمدن روز تطبیق دهیم تا بمانیم و گرنه به حکم زمان صدمه خواهیم دید.

می‌گویند: در جزیره‌ای زیبا تمام احساس‌های انسانی زندگی می‌کردند: شادی، غم، غرور، عشق و... روزی خبر می‌رسد که به زودی جزیره به زیر آب خواهد رفت.

همه ساکنان جزیره قایق هایشان را آماده کرده و جزیره را ترک می‌کنند. اما عشق می‌خواست تا آخرین لحظه بماند، چون او عاشق جزیره بود. وقتی جزیره به زیر آب فرو می‌رفت، عشق از ثروت که با قایق باشکوهی جزیره را ترک می‌کرد کمک خواست و به او گفت، آیا می‌توانم با تو همسفر شوم؟ ثروت گفت: نه، من مقدار زیادی طلا و نقره داخل قایقم دارم و دیگر جایی برای تو وجود ندارد. پس عشق، از «غرور» که با یک کرجی زیبا راهی مکان امنی بود کمک خواست. غرور گفت: نمی‌توانم تو را با خود ببرم، چون تمام بدنت خیس و کثیف شده و قایق زیبایی مرا کثیف خواهدی کرد.

غم در نزدیکی عشق بود، عشق به او گفت: اجازه بده با تو بیایم، غم با صدای حزین آلودی گفت: آه عشق، من خیلی ناراحت هستم، احتیاج دارم تنها باشم. عشق این بار سراغ شادی رفت و او را صدا زد. اما او انقدر غرق شادی بود که صدای عشق را نشنید، آب هر لحظه بالا و بالاتر می‌آمد و عشق دیگر ناامید شده بود که ناگهان صدائی سالخورده گفت: بیا عشق تو را خواهم برد! عشق آنقدر خوشحال شده بود که حتی فراموش کرد نام پیر مرد را بپرسد و سریع خود را داخل قایق انداخت و جزیره را ترک کرد و جزیره زیر آب رفت.

وقتی به خشکی رسیدند، پیر مرد به راه خود رفت و عشق تازه متوجه شد کسی که جانش را نجات داده بود چقدر برگردنش حق دارد. عشق نزد «علم» که مشغول حل مسئله‌ای روی شن‌های ساحل بود رفت و از او پرسید: آن پیر مرد که بود؟ علم پاسخ داد: زمان!!

عشق با تعجب پرسید: زمان؟ چرا او به من کمک کرد؟ علم لبخند خردمندانه‌ای زد و گفت: زیرا تنها زمان قادر به درک عظمت عشق و عمل است... آری زمان حلال مشکلات است اما گاهی به قیمت جان. تنها وجدان بیدار انسان هاست که وابستگی شادی و غم و غرور و عشق ملت‌ها و جوامع را از طریق هم‌گامی با زمان حفظ و از فرو رفتن در اقیانوس جهل جلوگیری می‌کند.

وابستگی گروهی از افراد را که دارای باورهای مشترک، گذشته مشترک، آینده مشترک و تعلق به کتاب مشترک می‌باشند می‌توان ملیت آنان نامید، در باره

حفظ این وابستگی ارزشمند، نگارنده نیز کاری را انجام می دهد که می تواند، و اگر آرزویی برای خدایامرزی داشته باشد، آنست که در آینده بگویند او سعی کرد مردم را برای درک بهتر تشویق کند. آری نیروی انتقاد به جا، قادر است منشاء تحولات بزرگ اخلاقی و دینی و اجتماعی گردد.

تلمود شاید تنها کتابی است در دنیا که طلبه ها را تشویق و ترغیب می کند که مطالب را مورد تردید و سؤال قرار دهند. نترسیم شیطان و فرشته و جهنم و بهشت چیزی جز آنها که می بینیم نیست. در ایام گذشته انتقاد جرم بود، امروز موجب درک بهتر است، و در آینده بسی بیشتر از امروز علم علیه موهومات دینی قد علم خواهد کرد چون بشر بیش از پیش درک خواهد نمود، علم سرچشمه نور است که می توان در پرتو آن اوامر عقلانی دین را پذیرا شد.

یکی از کمونیست های یهودی در یکی از جلسات حزب توده ایران، که استالین را به درجه پرستش رسانده بودند اعتراض می کند. رئیس جلسه به او اخطار می دهد، جوان یهودی می ایستد و می گوید من از فرهنگی می آیم که در کنیسا، حتی یک نفر عامی و وظیفه دارد خطا، حتی تلفظ اشتباه عالی ترین مقام را تذکر بدهد و با گفتن این نکته جلسه و حزب را برای همیشه ترک می کند که می گفتند، موجب نجات جان او گردید.

مطالعه ترجمه های فارسی کتاب تلمود و چند کتاب دیگر از جمله ترجمه ی تلمود که به همت آقای یهودا حی در ایران به چاپ رسید بسیار نامفهوم است چون خود این کتاب ها نیز در بسیاری از موارد قابل فهم همه کس نیستند.

نگارنده با مطالعه ترجمه کتاب **The Essential Talmud** نوشته **Adin Steinsaltz** که مانند فاضل خوانی، ترجمه غیر یهودی است با اقرار و اعتراف به کمبود اطلاعات خود متوجه شدم تلمود بدون توجه به این که مسائل و مباحثی که زمانی با اهمیت تلقی می شدند، ممکن است در زمان یا مکان های دیگر بی اهمیت حتی بی معنی تلقی گردد، برای کشف حقیقت، پیرو این عقیده که هیچ موضوعی در دنیا نیست که نتوان در آن اندیشه کرد، به مباحثات مفصل

گوناگون نامتجانس خود با ذکر چندین دیدگاه مختلف ادامه می‌دهد به گونه‌ای که برخی خوانندگان را تحت تأثیر قرار میدهند مولانا می‌گوید:

باده نی در هر سری شر می کند	آنچنان را آنچنان تر می کند
گر بود عاقل نکوتر می شود	ور بود بد خوی بدتر می شود
بی خود از می بی ادب گردد تمام	با خود از می با ادب گردد مدام
لیک چون اغلب بدند و ناپسند	بر همه می را محرم کرده‌اند
حکم غالب راست چون اغلب بدند	تیغ را از دست رهزن بستند

آقای استاین سالتز در کتاب مفصل خود می‌نویسد: «برخی از بیانات تلمود با ارزش، بعضی نازیبا و برخی دیگر بی مورد می‌باشد که در حیات معنوی قوم یهود نقش بنیادی ایفا کرده»

آقای یوسف شاهی بنیانگذار ادیب مجله شوفاژ نیویورک که یکی از افراد لایق مروج و مدافع فرهنگ یهود هستند در مجله شماره ۳۲۱ ص ۲۱ درباره تلمود می‌گویند:

«تلمود را نمی‌توان یک اثر ادبی یا مذهبی خواند، تلمود به طور کلی از انبوهی از مطالب نامرتب، نامتجانس است که ثبت‌کننده مذاکرات و مباحثات دارالعلوم است که در نهایت صداقت منعکس شده است» روی سخن من به شما پدر مادران و مدرسین جامعه است آیا چنین کتاب‌هایی در این دوره شکوفائی هر روزی علم قابل اعتنا هستند که شما از کلاس ابتدائی آنها را به عنوان ترویج دین و حفظ هویت تدریس می‌کنید؟ و می‌گوئید آنها را دیندار بار می‌آورید؟ شما ورزیده‌ترین و لایق‌ترین بچه‌هایی را که قادرند بهترین دانشمندان روز گردند برای تمام عمر به عنوان حفظ هویت، به کول می‌برید که تمام عمر یک کتاب و تفسیرات مفسرین هزاران سال قبل آنرا بخوانند. آیا حاضرید فرزندان خودتان را این گونه از پیشرفت رو به تکامل زمان باز دارید؟ مطالعه و تدریس تورا وظیفه هر روزی هر فرد یهودی است و مغایرتی با تحصیل علوم روز ندارد که به عنوان تحصیل تورا بچه‌ها را از تحصیلات زمان باز داشت، حرف من این است به‌محصلین فرصت و امکان بدهیم از همه چشمه‌ها بهره‌مند گردند و این مغایرت

و مخالفتی با کتب مذهبی ندارد.

افلاطون می‌گوید: بی عدالتی فقط آن نیست که از کسی حقش را دریغ دارند، بلکه در اختیار نگذاشتن امکانات مساوی هم بی عدالتی است.

بخاطر دارم در مجله دانشمند خواندم: قبیله‌ای در جنگل‌های آفریقا بودند که هر وقت خشکسالی واقع می‌شد جادوگر قبیله، عاقل‌ترین فرد قوم را به میدان می‌آورد و او را به‌عنوان رساننده پیغام به خدای باران سر می‌برید که روح او برود و از خدای باران بخواهد که باران ببارد.

آیا کسی که از دانش روز برخوردار باشد نمی‌تواند اوامر دینی را درک کند؟ به دوستانی که در حُسن نیت ایشان تردیدی ندارم تذکر میدهم آن روزها که دانشجوی زُبده را برای مطالعه بیشتر به کولل یا حتی یشیوا می‌بردند شاید بیش از دو در هزار سواد نداشتند. گزاف نیست اگر بگویم امروزه بیش از هشتاد درصد جوان‌های ما تحصیلات دانشگاهی دارند. آیا به اسیری بُردن جوان به گمان حفظ یافته‌ها و تکرار مکررات لزومی دارد؟ امروزه گل‌های خوب را تکثیر می‌کنند که جهانی شوند نه زندانی کردن آنان.

آیا می‌توان عمل صحیح دیروز را، امروز نیز صحیح پنداشت و در قفس تقلید ماند؟ و جوانان مفلوکی را به‌عنوان دین از علوم روز محروم کرد که در قفس کولل بماند تا رازها را کشف کند و مروج دین باشد؟

خیر عزیزان من. همه فرزندان را باید آگاه و عالم کرد که همه قادر به حفظ اوامر و بقاء دین باشند چون علم است که درک دین را تسهیل می‌کند.

از تجربیات تلخ گذشته عبرت بگیریم و انرژی، وقت، و پول خود و جامعه را صرف تحصیل علم روز کنیم.

ز آهن سختی از گلبرگ نرمی ز دریا عمق و از خورشید گرمی

در مدارس، اوامر تورا را به زبان و علم روز تدریس نمایید تا دانشجو از طریق خردگرایی به درک عمق اوامر برسد و از گرمی آنها بهره‌مند گردد. تجربه کافی است.

امروز دنیا بیش از پیش، به این نتیجه رسیده است که ارزش هر کتابی به

محتوای آنست، نه تبلیغاتی که روی آن شده و می شود. تورا احتیاجی به تبلیغات واپس‌گرا ندارد.

مژده خوبی است که مردم بیش از پیش به معانی عبارات و نوشته ها توجه دارند در همین حال، افسوس که بسیاری ناآگاهانی که هر روز بدون آنکه معنی آن را بدانند با صدای بلند مطالبی را می‌خوانند که عملاً عکس آنرا عمل می‌کنند! و خود را دیندار می‌نامند.

و صد افسوس که بسیاری افرادی که مانند نگارنده دارا بودن مدارس را واجب می‌دانند، ولی توجهی به تدریس فرهنگ واپس‌گرائی ندارند.

پوشکین می‌گوید: هر فردی به نوعی مسئول بیدادگری‌هایی است که در جامعه‌اش روی می‌دهد. مغزشوئی‌ها و خشک‌اندیشی‌های شما و چنین تألیفات است که گروهی را به عنوان دفاع از دین به‌دست‌بوس دشمن می‌فرستد و یا ایگال امیرها می‌سازند.

شما مسئولید. کل اسرائیل عره ویم زه لازه فقط برای غم‌ها و شادی‌ها نیست، درانجام خطا نیز همه مقصرند و ما را مشترک می‌دانند. آری وقتی که کسی مغزشوئی شد ربات می‌شود و هر عمل خلافی را که به نفع دین بپندارد مجاز می‌شمرد و به دیدن دشمن و دریافت کمک نیز می‌رود. تبلیغات و مغزشوئی‌هاست که انسان‌ها را از تعادل خارج می‌کند و بدبختانه این مدارس دینی سراسر دنیا است که تفرقه و در نتیجه، دوگانگی را به‌جای محبت‌القاء می‌کنند.

خم ابروی تو در صنعت تیراندازی برده ازدست هر آن‌کس که کمانی دارد بجاست که به داستانی از تلمود کتاب مورد استناد بیشتر مدعیان دین، خاصه آنها که به دیدار دشمن می‌روند توجه کنید.

«روباهی، ماهی‌هایی را در آب می‌بیند که از تور می‌گریزند، به آنها پیشنهاد می‌کند که بیایند و در خشکی زندگی کنند. آنها در پاسخ می‌گویند: ای روباه، تو زیرک‌ترین حیوان روی زمین نیستی، بلکه یک احمق، وقتی که ما در آب، که محیط زیست ماست با ترس زندگی می‌کنیم، در خشکی که با مرگ خویش مواجه هستیم این ترس و دلهره چقدر بیشتر خواهد بود؟» بهتر است که به کسانی که به دیدار

دشمن می روند گفت شما که امروز در وطن خود هر دقیقه در خطر تهدید و اعمال خشنونت دشمنان قرار دارید و طبق آمار اکثراً بی کار و سربرار دولت و ملت هستید، چنانچه بنا به فرض باطل خودتان، زیر این چتر امنیت قرار نداشته باشید چه خواهد شد؟ یا لباس خود را عوض کنید، یا اعمال و افکار خودتان را، با لباس تطبیق بدهید تا ساده اندیشان دریابند، نه همین لباس زیباست نشان آدمیت. بیدار شویم.

من اگر برخیزم، تو اگر برخیزی، همه برمی خیزند

من اگر بنشینم، تو اگر بنشینی، چه کسی برخیزد؟

چه کسی با جهل بستیزد؟ چه کسی پنجه در پنجه جهل آویزد؟ تعصب، تبعیض می آفریند و تبعیض، نفرت. می گویند شیطان مرگ یک دانشمند را از مرگ هفتاد عابد بیشتر دوست می دارد، زیرا برای خردگرا تبعیت از علم و دانش هفتاد بار بر عبادت طوطی وار رجحان دارد. در میثنا نیز گفته شده است:

درخ ارض قادماله تورا - ادب مقدم بر علم است.

نویسنده کتاب «مطالعه‌ای در تلمود» می نویسد:

یکی از نکات عجیب تلمود که می توان به دیدگاه های تاریخی مدرسین دیروز و امروز آن پی برد آنست که در تلمود «تا چندین نسل دیدگاه های شاگرد نمی تواند برنظر استاد حاکم شود و از نسل بعدی به این طرف، حاکمیت، همیشه با رای و نظر عالمان گذشته، یعنی کسانی است که بنا به فرض، برای مناقشه در گذاره های گذشتگان خود ادله مناسبی داشته اند».

آیا به حکم تکامل می توان ارجحیت علمی شاگرد بر استاد را نادیده گرفت و همیشه درجازد؟

اینجاست که واپسگرایی قد علم می کند و از نوآوری، حتی تطبیق و تلفیق گریزان است و تقلید و تکرار طوطی وار و شنای برخلاف مسیر آب را دینداری می نامد. تلمود می گوید: «لیفینم میشورت همدین (فراتر از حد شریعت)، گرچه فراگیر نیست، ولی مانند نوعی قانون درونی برای تمامی کسانی که در آرزوی

معیارهای عالی تر هستند، الزام آور است!»

با مطالعه کُتب میثنا، تلمود، گمارا و توجه به تناقض گویی های فراوان پی می بریم که مناقشات و دسته بندی های ارتدکس و ریفورم و اولترارتدکس و غیره همه ریشه در تناقض گویی های این کتاب ها و برداشت های متفاوت افراد و گروه ها از این کتاب ها دارد تا روزی که این کتاب ها و نوشته های نامتجانس و گاهی نا مفهوم آنها مورد استناد ایشان قرار گیرد و آنها را به گمان حفظ هویت تدریس نمایند، این تناقض گوئی ها ادامه خواهد داشت.

شاید به دلیل اینکه معتقدین به گفته های نامتجانس می دانند، کسی قادر به اصلاح یا طرد آنها نیست، منتظرند تا فردی از آسمان ها بیاید و ضمن حفظ گفته های ارزشمند، آنها را از باورهای ناهمگون نجات دهد.

آقای اشتاین سالنر می نویسد:

شاید «مطالب» کتاب های تلمود هرگز پایان نیافته و هیچ گاه از اتمام آنها خبر داده نشده است و تا حدودی تمامی مطالب تلمود به کلمه و دوق به معنی دقت کن و کلمه «دیلمایخا - شاید حق با مخالف است» ادامه می یابد. در حالی که متعصبین حتی نقل قول های مستند امثال نگارنده را کفر می دانند و توجه ندارند که همین کتاب می گوید:

مباحثه در مورد مذهب به جا و موجب اعتقاد بیشتر می گردد.

مدرسین مسئول، آیا قوانینی که تلمود در باره دزدی، راهزنی، گاو، چاه، چریدن، حریق، سنگ، قبض، اموال عشریه، املاک، ارث و طهارت و غیره که برای زمان تدوین آن قوانین نوشته هم اکنون قابل اعتنا و حتی مورد توجه و اجراست که آنان را تدریس می نمایند؟

بنا به نوشته آقای اشتاین تلمود یک صفحه کامل در باره موشی وجود دارد که ریزه های نان را به درون خانه ای که به خاطر عید پسح از وجود حامص خالی شده است، می آورد.

حکیمان با آب و تاب زیاد به تحلیل موش، شمار ریزه های نان داخل اتاق قبل و بعد از ورود موش و احتمال اینکه موش صحرایی پس از موش خانگی وارد شده

باشد و متغیرهای بالقوه دیگر پرداختند. این تحقیق روی جوندگان که تقریباً یک صفحه کامل از تلمود را اشغال کرده و از نظریه های جالب و شواهد اولیه، همه آنها برای حل مشکل ریزه های نانی که موش از خود به جای گذاشته مطرح شده اند» آیا اینگونه نوشته ها کوچکترین جایی برای بحث و نتیجه گیری آموزنده داشته و دارد؟ اینجا است که می بینیم گروهی با گله از این گونه اهانت ها به دین و شعور جامعه، به ناچار در دین خود سر درگم مانده اند بدون آنکه کوچک ترین مراسم مذهبی را انجام بدهند.

شما مسئولید، چون اینان شما را مروج و مدعی انجام این گونه مهملات می پندارند نه اوامر دنیا پسند مانند ده احکام. یقین بدانید بسیاری از فرزندان مذهبی امروز نیز در آینده دین گریز خواهند شد.

دیدنی مافوق تفسیر اوامر، همانا تشخیص عقلانی و عملی اوامر لازم است، که راه های عملی و عقلانی را پیش پای خواننده می گذارد. دوران آن که ملا بگوید رمز است و مقصود از موش مثلاً بدگو بوده و مقصود از خورده نان غیبت گذشته، امروز بسیاری از شنوندگان هوشیارتر از مدعیانند.

نقطه ضعف هاست که توانایی ها را به زبونی می کشاند و

عاقل پایمال جاهل می گردد.

و کل جامعه جریمه جهل یک نفر را می پردازد. بهتر است از دین مانند پل برای گذشتن از سختی ها بهره مند شد نه سدی برای توقف. و گرنه شهری که دروازه باننش به وظیفه خود آشنا نباشد هرگز بقا نخواهد داشت.

آنجا که تلمود می گوید: «هر چیز جدیدی که یک عالم برجسته خلق می کند، پیش از او توسط حضرت موسی در کوه سینا گفته شده است. این مطلب دلسرد کردن عالم نیست، بلکه تاکید بر این است که همه نوآوری ها بخش تفکیک ناپذیری از خود تورات است و تنها کاری که باید انجام داد کشف آنهاست».

بر پایه همین گفته است که جوانان را برای مدت های مدید، حتی تمام عمر، در یشیوا و کولل نگه می دارند که فرصتی باشد برای کشف حقایقی که ۳۳۰۰ سال

است ادامه دارد.

مگر دانشمندان دنیا هر یک چند سال تحصیل کردند و چند سال در باقی مانده عمر کوتاه بشر، دنیا را با یافته های خویش روشن کردند؟ مگر آنکه آدمی را عمر دو باشد، یکی برای اندوختن، دیگری برای به کار بردن یا ۹۰۰ سال عمر نوح داشتن! و مانند سلیمان هفت صد زن عقدی و سیصد زن صیغه داشتن! بس کنید. بقای هر فرهنگی مراعات ضرورت های زمانست.

ضرب دشمن اگرچه با ضرر است زدن دوست جانگداز تر است

آری

شکر کو حلاوت به جان آورد چو در تب خورندش زیان آورد

چراغی که او خانه روشن کند به رخت او فتد، کار دشمن کند

نیچه می گوید: بیدار باشیم تا خوب بخوایم. ساموئل هانتینگتون می گوید: در دنیای آتی جنگ ها برای کشور گشایی نخواهد بود بلکه جنگ بزرگ آینده جنگ برخوردار فرهنگها خواهد بود. ما وارث یکی از قدیمی ترین فرهنگهای جهانیم و باید به فرزندان پیاموزیم همانگونه که زندگی ایستانیست هیچ فرهنگی هم نمی تواند ایستا بماند و تقلید را ترویج دهد. شادروان اسحق رابین گفته بود:

نگوید صلح می آید، صلح را بیاورید. مردم، نگوید واپس گرایی می رود، خردگرایی را ترویج دهیم. در کُتب دینی شیطان به عنوان راهنمای بد معرفی شده است نه متضاد با فرشته.

راهنمایان گمراه را آگاه کنیم. آری درست است که با همه کس و همه چیز نمی توان مقابله کرد، ولی بدون مقابله کردن هم نه اینکه چیزی عوض نخواهد شد بلکه توسعه پیدا کرده و خواهد کرد.

تساوی حقوق بشر یعنی به هر کس آن چه را که توان و استحقاق

دارد بدهند نه آنکه همه چیز و همه آزادی ها را بدون در نظر

گرفتن لیاقت و شرایط عقلی افراد، چشم بسته تقسیم کرد

این گونه آزادی، موجب هرج و مرج در جوامع دموکراسی دنیا گردیده است.

برابری یعنی یکسان بودن، نه در برابری عقل سالم با ناسالم، نه آزادی تاریک اندیش با آزاد اندیش.

آزاد گذاردن واپس گرایان موجب آلودگی نسل های آینده خواهد بود و ارائه حقوق بشر به بشر گمراه، تیغ دادن به دست زنگی مست است. معنای واقعی حفظ هویت و فرهنگ را در انعطاف پذیری به همراه کسب آگاهی از علوم روز می توان جستجو کرد. سنگ ها هرگز با یکدیگر برای کسب قدرت یکی نمی شوند ولی آب با دیدن قطره ای دیگر به او می پیوندد و تشکیل قطره بزرگتر می دهد و آنگاه به دریا می پیوندد، قطره تنها، زودتر بخار و ناپیدا می شود.

هرچه متعصب تر و قالب اندیش تر باشیم، فهم دیگر ملت ها برایمان مشکل تر و رشد فکری ما کُندتر خواهد شد. فکر یک سو نگر به سختی سنگ است و خردگرا به نرمی آب، با جرات است که می توان خطاهای گذشته را جبران کرد.

دین راه حل نیست، خود دین مسئله ساز است که بهتر است آنرا با تلفیق با علم تعدیل کرد و گرنه گردونه وحشت ادامه خواهد داشت چون تعصب خصیصه ای است بشری و می تواند در باطن هر انسان از جمله نگارنده، مانند بیماری واگیردار بروز کند و این چیزی است که با سلاح عقل باید آنرا به شدت سرکوب کرد.

با بازگویی خاطرات تلخ تعصبات مذهبی گذشته و حال، داخلی و خارجی ادیان، فرزندان را آگاه کنیم تا شاید میراث نفرت های دینی و گروهی از میان برداشته شود.

فقط در گوشه ای از تاریخ اجداد خودمان و قدمت اقامت ایشان به مدرکی هزار ساله بنگریم، اینها در محیط های هشل هف تبعیض چه شدند؟ در کتاب در ژرفای واژه ها نوشته ناصر انقطاع می خوانیم.

«کهن ترین نوشته ای که به زبان پارسی برجای مانده، با خط عبری است. زیرا یهودیان از کهن ترین روزگار در ایران ماندگار شدند و اندک اندک زبان عبری را واگذارند و به پارسی سخن گفتند، ولی خط عبری را نگاه داشتند و گفتار پارسی یا گویش های دیگر ایرانی را به این خط می نوشتند و می خواندند. کهن ترین

نوشته تاریخ داری که به زبان پارسی برجای مانده، به خط عبری است و آن یک برگ خرید خانه است که در سال ۴۱۲ هجری قمری ۱۰۱۲ ترسایی، (میلادی) و یا ۴۰۰ خورشیدی) در اهواز (هورمشیر) نوشته شده است. این برگه پُر ارزش در بخش کتاب های خاورزمین در کتابخانه بودلیان آکسفورد انگلستان به شماره MS.HEB.B.12.FOL24 نگهداری می شود.

در اینجا تنها یک خط از آن نوشته‌ی به خط عبری را که به پارسی آن زمان نوشته شده است با دبیره‌ی امروزی برایتان می‌آورم: «ایدون بود آپیشی ایمان گواهان نپشته‌مان ازیر این دفتر نیسته هست پ هور مشیر شهری» (چنین بود نزد ما گواهان که خط مان زیر این دفتر نوشته شده است در شهر هورمشر «اهواز»).

آری ۲۷۰۰ سال هم وطن بودیم بدون آنکه حق مقام های بالای دولتی و... را داشته باشیم. امروز، با دریافت حق تابعیت آمریکا، با آمریکایی مهاجر یا سرخ پوستی که قرن ها در این مملکت ریشه دارد، دارای حقوق مساوی می‌شویم، حتی فرزندان و نوادگان ما حق رسیدن به بالاترین مقام ها، از جمله رئیس جمهور شدن را خواهند داشت. این ادغام فرهنگ ها در محیط آزاد است که معجون آزادی را آبیاری و تبدیل به احسن را مقدور نموده است.

در حالی که در کشور کوچک اسرائیل به گفته یکی از روزنامه ها به ۸۴ زبان صحبت می‌کنند ببینیم در آمریکا به چند زبان و فرهنگ گفتگو می‌کنند. ایکاش عقل و جهل و ریب و ریا دیدنی بودند!

در دوران لوئی چهاردهم به خاطر جنگ های طولانی که این پادشاه با کشورهای همجوار فرانسه داشت و ولخرجی ها و ضیافت های شاهانه‌ای که هر شب در قصر ورسای می داد که بساط عیش و طرب تا صبح ادامه داشت. در نهایت باعث فقر عمومی و کمبود خزانه مملکت گردید. روزی وزیر مالیه مملکت در حالی که افسرده خاطر بود تعظیم کنان به عرض پادشاه رساند که در خزانه مملکت دیناری برای مخارج روزمره نداریم.

شاه دستور احضار درباریان را داد تا برای این معضل راهی پیدا کنند، یکی دو

روز بعد درباریان و مسئولین امور مالی به شاه گزارش دادند که اعلیحضرت دستور فرمایند اسب های اصیل اصطبل سلطنتی را بفروشند. امریه در این خصوص صادر شد تا از این طریق مبالغی به خزانه مملکت ریخته شود. در آن زمان ولتر جوان ۲۶ ساله و سری پُرشور داشت در مقاله‌ای چنین نوشت:

«اعلیحضرتا حیف است که این اسب های اصیل را به حراج بگذارید بهترین راه و عاقلانه‌ترین این است که این الاغ ها را از دربار بیرون کنید!» ولتر سیصد سال پیش این حرف را زد و دربارهای هشل هف متعصب ایام اجداد ما نیز بهتر از این ها نبودند. برای نمونه طرز فکر متعصبین آن زمان،

آقای سناتور دها، در خاطرات خود می‌نویسد: «یکی از آخوندهای خرافاتی بی‌سواد مریض می‌شود، به اصرار اطرافیان برای اولین بار در عمرش به جای مراجعه به جن‌گیر و دعانویس، به دکتری تحصیل کرده که آن ایام تعدادشان انگشت شمار بود مراجعه می‌کند و او هم برایش نسخه‌ای می‌نویسد و آخوند ناچار برای تهیه دارو به تنها داروخانه شهر که شورین نام داشت و یک ارمنی تحصیل کرده مسئول آن بود، مراجعه می‌کند. آن روزها دارو بسته بندی نبود و در داروخانه ها دارو را خودشان ترکیب کرده و در بسته های کاغذی یا بطری به مریض تحویل می‌دادند. آخوند در مدتی که داخل داروخانه در انتظار تهیه دارو بوده توجش به اسامی بطری های بزرگی که در اطراف قفسه ها چیده بود جلب می‌شود و می‌بیند که بر روی آن ها نوشته شده: اسید بوریك، اسید سولفوریک، اسید کلوریدریك ... آخوند با ناراحتی دارو را می‌گیرد و به خانه می‌رود و می‌خورد ولی به هرحال پس از بهبودی اولین بار که برای روضه خوانی به منبر می‌رود در داغا داغ منبر فریاد می‌زند که: «آی مردم مسلمان، کار ما مسلمانان محمدی به جایی رسیده که یک دارو فروش نامسلمان ارمنی در پایتخت کشور شیعه اثنی عشری روی داروهای بد بو و متعفن خودش اسم اولادهای پیغمبر ما را می‌گذارد و با نوشتن اسید بوریك و نظایر آن به رسول و آل او توهین می‌کند. لعنت خدا بر این دارو فروش اجنبی، باید همین امروز تکلیف او را روشن کنیم و

داروخانه را بر سرش خراب کنیم تا برای دیگران درس عبرت باشد.» او (اسید) را آقاسید خوانده بوده است.

مردم عامی و بی سواد و خرافاتی همراه با مشتی طلبه احمق و از خدا بی خبر با چوب و چماق و به نام خدا و دین اسلام می ریزند و داروخانه را زیر و رو می کنند تا دیگر داروها را «اسید» نام گذاری نکنند!

در باره ریشه واژه هشلهف در کتاب در ژرفای واژه‌ها آمده است: سرپرستان و مهندسان انگلیسی (در جنوب در شرکت نفت) در گفتارهای شان از ساخت «آی شل هو» (I shall have) سود می بردند و چون معنای آن برای کارگران و دیگر کارکنان رده‌ی پایین شرکت نفت که همه ایرانی بودند شناخته نشده بود، رفته رفته «آی شل هو» به «هشل هف» دگرگون شد و به هر چیزی بی معنا و بی رویه و ناشناخته «هشلهف» می گفتند و بدین گونه «هشلهف» در فرهنگ واژه‌های پارسی جای گرفت و در کاربرد بی معنایی، پوچی و در هم ریختگی آمد.

مدرسین عزیز: ما؛ خاصه فرزندان ما هرچه به نام دین، خشک اندیش‌تر و متعصب‌تر باشند، فهم دنیای اطراف، برایشان مشکل‌تر، در نتیجه، احتمال رشد فکری و انعطاف‌پذیری ایشان کُندتر خواهد شد.

مولانا می گوید:

تو به صورت رفته‌ای ای بی‌خبر	زان زشاخ معنی‌یی بی‌بار و بر
تو به صورت رفته‌ای گم‌گشته‌ای	زان نمی‌یابی که معنی هشته‌ای
صورت‌ظاهر چه جوئی؟ ای جوان	رو معانی را طلب ای پهلوان
صورت و هیئات بود چون قشر پوست	معنی اندروی چومغز ای یارودوست
درگذر از نام، و بنگر در صفات	تا صفات رو نماید سوی ذات

فرزندان را خردگرا بار بیاوریم، متعصب، دیندارتر نیست نزدیک بین تراست. فکر یک سونگر به سختی سنگ است و آزاد اندیش به نرمی آب. اگر سنگی از کوه سرازیر شود و به مانعی برخورد نماید، پشت مانع بزرگتر از خود، می ماند. اما آب چه می کند؟ ابتدا سعی می کند مانع را با خود همراه کند، اگر نتوانست به دنبال خروج از کوچکترین روزنه می گردد و اگر باز هم نتوانست، صبر می کند تا

به اندازه کافی قوی شود، آنگاه یا از روی مانع عبور می کند، یا مانع را درهم می شکند.

آب مانند خردگرایان، در عین نرمی و لطافت، در مقایسه با سنگ، به مراتب سر سخت تر و در رسیدن به هدف خود موفق تر است، این خردگرایان یهود، مذهبی نبودند ولی از مدعیان منزوی مذهبی، مذهبی تر و مانند آب سرسخت تر بودند. در حالی که سنگ هنوز در پشت سنگ بزرگتر از خود در مانده است، آب راه خود را به سوی دریا ادامه می دهد.

قطره دریاست اگر با دریاست ورنه آن قطره قطره و، دریا دریاست با دنیا باشیم تا بمانیم، موهومات مذهبی، مایه مصیبت است. در زندگی، معنای واقعی استواری را در انعطاف پذیری و کسب آگاهی های روز می توان جستجو کرد. گاهی لازم است تغییر جهت داد، و گاهی مصمم، حال چه چیز سخت تر و مقاوم تر است. آب یا سنگ؟ انعطاف پذیری به نرمی آب، کسب آگاهی به نرمی اسفنج. اینها مهارت هایی است که فرزندان را جهت پیشرفت کمک خواهد کرد، نه یکسونگری.

سنگها هرگز با یکدیگر برای کسب قدرت یکی نمی شوند، ولی آب با دیدن قطره ای دیگر به نرمی به او می پیوندد تا بتواند تشکیل انبوهی از قطرات به بزرگی دریا را ممکن سازد.

کاری که گروه بن گوریون انجام دادند و قشریون قبول ندارند مرا به یاد داستانی انداخت. مکانیکی در حال باز کردن سیلندر و والو Valve اتومبیل متعلق به جراح معروف قلب بود. به دکتر می گوید دکتر من والو موتور را عوض می کنم که عیناً مثل روز اول کار کند و مبلغ ناچیزی هم می گیرم ولی تو برای تعویض قلب مبلغ بزرگی می گیری دست های من را نگاه کن. دکتر می گوید فرق کار من و تو بسیار است، اگر راست می گویی مثل من در حالی که موتور کار می کند والو را عوض کن. بن گوریون خردگرا در حالی که مملکت را اداره می کرد در مبارزه با مخالفان موفق شد و استقلال به دست آورد.

دوستان:

از اظهار نظر صریح و انتقاد نترسیم، کسی که عیب من و شما یا

جامعه شما و من را می‌گوید دشمن نیست، بهترین دوست است.

انتقاد و انتقاد پذیری نشانه تمدن و موجب رفع نقائص و هم‌گامی می‌گردد.

امروزه که امکان انتقاد هست، روا مدارید که فرزندان از ریشه کنده شوند. ریشه

آن نیست که واپس‌گرایان تبلیغ می‌کنند. تأثیر هیچ داروئی روی همه افراد یک

نواخت نیست، تبلیغات مسموم دینی، آن چنان‌ها را آن چنان‌تر می‌کند.

بی‌تفاوتی را بس کنید!

بشر زمانی موفق خواهد بود که به آن درجه از تمدن برسد که اختلاف عقیده

ها منجر به جدائی‌ها و دشمنی‌ها نگردد. خطری که دنیای امروز را تهدید می‌کند،

مقوله دین است که نه می‌توان آن را از زمین کنده می‌توان آن را سوزاند. تنها و

تنها راه، به تعادل درآوردن آن از طریق اتکاء به منطق و علم است. و نقطه شروع

و بسط این تعادل خانواده است.

هشدار می‌دهم: چنانچه دانش‌آموختگان و خردگرایان جوامع با همکاری پدر

و مادران بدون مخالفت با دین به مقابله با واپس‌گرایان و طرد افکار عقب‌مانده

آنان برخیزند پیروزی اندیشه‌های قرون وسطایی ایشان جامعه را در خود فرو

خواهد بُرد. در میانه ایستادن و بی‌طرف بودن به گمان ارضای طرفین، کارساز

نبوده و نیست.

با دیدن محافظه‌کارانی که کوشش می‌کنند گروه‌های خردگرا و واپس‌گرا را

جمعاً راضی نگه دارند و موفق نمی‌شوند، به یاد واقعه بسیار مهم و تاریخی

تأسیس وزارت دادگستری ایران و تعیین آرم این وزارت خانه افتادم.

در سال ۱۹۲۵ میلادی که رضا شاه به سلطنت رسید و سلسله پهلوی را پایه

گذاری کرد، یکی از اقدامات مهم و اولیه او تأسیس وزارت دادگستری بود، شاه،

آقای داور وزیر دادگستری آن زمان را مأمور می‌کند وزارت دادگستری را مطابق

روش دولت بلژیک تشکیل دهد بعد از انجام مقدمات اولیه داور به شاه پیشنهاد

می‌کند که اجازه دهد آرمی برای این وزارت خانه انتخاب کند. شاه می‌گوید طرح

آرم را به مسابقه بگذارند و بهترین را انتخاب نمایند.

عده زیادی، از جمله یک نفر نقاش بلژیکی طرح هایی ارائه می نمایند. شاه نقاش بلژیکی را به حضور می پذیرد و او را تشویق و طرح او را تأیید می کند. در ضمن، از نقاش بلژیکی سؤال می کند و می گوید منظور از طرح شما را می فهمم که فرشته ای است چشم بسته و ترازوئی کاملاً متوازن در دست دارد. در صورتی که یکی از بندهای ترازو پاره است این پارگی چیست؟

نقاش می گوید به طوری که می بینیم فرشته عدالت چشم بسته، به تساوی حقوق و اجرای عدالت بین مدعی و مدعی علیه قضاوت و رای صادر می کند و این پارگی یکی از بندهای ترازو، در عین حالی که ترازو متوازن است، نشانه آنست که، بهر حال یکی از طرفین دعوا دل شکسته و ناراضی خواهد بود. چون هرگز هیچ فرد عادل قادر نخواهد بود همه را یکسان راضی نگه دارد تا زمانی که خودشان به اشتباه خویش پی ببرند.

آری آقایانی که می خواهند همه را راضی نگه دارند، توجه داشته باشند اولین کسی که ناراضی دائمی خواهد بود خود ایشان هستند بعد مردم، که به آن گونه تلاش های افراطیون واقفند. روانش شاد حاخام ییدیا می گفت من روش اجدادی خودم را اجرا می کنم و از کسی تقلید نمی کنم، عاقبت اینکه، رهبر افراطیون کاری به کار او نداشت، چون حاخام روشنفکر محبوب بودند و محبوب ماندند.

خدماتی که اجداد و رهبران عالم مذهبی ما در طول تاریخ انجام داده اند مانند صفرهایی است که امروز احتیاج به عددهایی در سر سطر دارند تا خوانده شوند و این اعداد در دنیای پیشرفته، فرهیختگان آزاد اندیشند و بس،

چنانچه امروز از دخالت واپس گرایان جلوگیری نکنید فردا به نام دینداری، همینطور که می بینیم به حریم همه خانواده ها تجاوز کرده و خواهند کرد و شما استثنا نخواهید بود.

توانایی عاقلانه آنست که جوامع با تطبیق روش های خویش هرچه بیشتر مکمل یکدیگر و جهانیان باشند، چنانچه در طی تاریخ، ادیان و گروه ها به جای

کوشش جهت مغلوب کردن عقاید یکدیگر مکمل یکدیگر بودند دنیا دنیای دیگری بود. این در مسئولیت همه پدر و مادرها و رهبران ادیان آن است که به همه بفهمانند، که گرچه در روش متفاوتیم ولی در اصل برابریم - همه و همه وارثان بی اختیار روش‌ها و ادیان جهانییم و مسئولیت یا حق انتخاب نداشته‌ایم که بتوانیم امتیازی بخواهیم. ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل

تو پس پرده چه‌دانی که چه خوبست و چه زشت

صلح جهانی بدون صلح بین ادیان امکان پذیر نیست

فطرت انسان سبب تنفر از هم‌نوع خود نبوده و میان انسان دیگر تفاوتی قائل نیست. هر رنگ و نوع لباسی به نام روش یا مرام به تن کنیم قابل احترام است، اما به حکم زمان روش‌ها شستنی هستند. همانطور که شوروی قدر قدرت در عین استوار دیروز و امروز، به همراه چین کمونیست (اژدهای زرد) ملزم به شستن مرام گشتند و به تمدن روز گرویدند، با آنکه مجهز به ده هزار بمب اتمی بودند. یهودی در طول تاریخ، لگدمال شده ولی کتاب او هرگز دستخوش تغییرات نشده است آیا کوتاهی صاحب‌خانه و یا دارا نبودن حق تبلیغ به فتوای بزرگان مذهبی باعث شده است که جمعیت یهودیان دنیا کم باشد؟

ولی معنویات برخواسته از کتاب یهودیان را در دست بیش از سه میلیارد نفر مردم دنیا می‌بینیم و متوجه می‌شویم هنوز از سنگ انداختن و شکستن شاخه‌های این درخت کهنسال دست برداشته‌اند.

سن ادیان، در مقابل چهارده میلیارد سال سن دنیا و کائنات، چیز قابل توجهی نیستند.

ما کم حوصله هستیم والا حکم تنازع بقا، انتخاب روش‌ها و مرام‌های اصلح‌تر را دیکته می‌کند و گفته‌ها و نوشته‌های غیر قابل انطباق با زمان اجرا و دور از عقل

جوامع را به کنار می زند، همانگونه که بعد از دو هزار سال ذلت و دادن میلیونها تلفات، به دلیل اتهام دروغ کُشتن، عیسی به دست یهودیان، برخلاف کتاب های مورد قبول خودشان، از جمله انجیل متی باب ۲۶ و ۲۷، انجیل لوقا باب ۲۲ و ۲۴، انجیل مرقس باب ۱۴ و ۱۵ که همه می گویند عیسی را رومیان کُشتند، بعد از این که بنا به گفته حافظ:

ما را به مستی افسانه کردند پیران جاهل و شیخان گمراه

بالاخره آفتاب زیر ابر نماند و دیدیم پاپ اعظمی مطلع، به پا خاست و گفت که برادر بزرگ ما، قوم یهود در زمان عیسی مسیح اسیر دست رومیان بوده و این رومیان بودند که عیسی، جوان یهودی را به روش خود کُشتند. اضافه می کنم، به گونه ای که ناحق کُشتن او، موجب برحق مظلومیت او گردید، بالاخره بعد از مرگ فجیع سهراب! شادروان پاپ جان پل دوم، در باره یهودیان رسماً این گونه تحریر کرد و در مقابل چشم جهانیان با دست خود لای سنگ بنای معبد مقدس یهود، یعنی دیوار ندبه گذاشت.

«اکنون ما پس از قرون متوالی اذعان داریم که چشمان تار و تیره مان چنان ما را به سوی نابینایی کشاند که دیگر زیبایی قوم برگزیده خداوند را نمی بینیم و دیگر چهره آنان را که برادر نخست زاده ما هستند نمی شناسیم.

ما اذعان داریم که مهر قابیل بر پیشانی ما خورده است.

قرن ها می گذرد که هابیل در اشک و خون خود می غلتد، زیرا ما عشق ترا به دست فراموشی سپرده ایم. ما را به خاطر نفرینی که ناعادلانه به یهودیان روا داشتیم عفو کن، ما را بدین خاطر که با نفرین خود ترا برای بار دوم به صلیب کشیدیم ببخشای».

یکی از سران مسلمانان هند در دوران کسب استقلال گفته بود: چنانچه قدرت روزه داری گاندی نبود، در اثر فتوای هندوان، در یک مرحله چهارصد هزار مسلمان کُشته شده بودند! کاری که پاپ P12 دوران جنگ جهانی دوم در مورد یهودیان و پاپ های قبلی او و سایر مدعیان ترویج محبت حتی در مورد ارامنه انجام ندادند، گاندی انجام داد.

زمانی که هیتلر ملعون فرمان قتل عام یهودیان را می داد یکی از همکاران او گفته بود که این اعمال را دنیا قبول نخواهد کرد! ملعون در جواب گفته بود یک میلیون و پانصد هزار نفر ارامنه مسیحی را کُشتند دنیا چه کرد؟ از چه بترسیم؟ فجایع دینی اولین نبوده و آخرین هم نخواهد بود، در حال حاضر در منطقه دارفور سودان مسیحیان به دست مسلمانان قتل عام می شوند. اینجاست که تکرار می کنم تا امنیت فردی جهانی به وجود نیاید، امنیت جمعی وجود نخواهد داشت.

تعصب دینی قادر نبوده است که انسان ها را انسان کند!! ظلم، هر روزی به گونه ای و در گوشه ای علیه گروه هایی پیرو این دین یا آن فرقه ادامه دارد ولی همیشه رو سیاهی به ذغال مانده است.

کشیشی در باغی با یک یهودی در حین آنکه هر دو قدم می زدند، گفت و گو می کردند. یهودی می گفت عجب باغ زیبایی دارید و کشیش جواب داد:

بله این باغ ایمان های مختلف است این گل سرخ های زیبا معرف کاتولیک هاست. این گل های قشنگ لیلی معرف پروستانهاست. زنبق ها بودائی ها را مشخص می کند... کشیش یکایک گل ها و مذاهب و ایمان هایی را که مشخص می کردند نام برد. یهودی سؤال می کند پدر فراموش گردید بگوئید کاکتوس معرف ایمان چه کسانی است؟ کشیش می گوید پسر من ما معتقدیم که کاکتوس معرف و سمبل حقیقت است، یهودی پس از لحظه ای تأمل جواب می دهد، بله پدر، علتش واضح است.

مردم می توانند تمام گل های باغ را لگد مال کرده و از میان ببرند ولی کاکتوس را نه می توان لگد مال کرد و نه می توان از میان برد شاید به همین دلیل است که متولدین کشور اسرائیل را صبرا، به معنی کاکتوس می نامند.

آری حقایق همانگونه که برای پاپ اعظم آشکار گردید، برملا می شوند. بازنده کسانی هستند که به تأخیر آن کمک می کنند، چون همه ما تماشاچیان بی اختیار عبوری دو روزه ای بیش نیستیم.

خروسه سرما خورده بود به مرغه می گفت: من غصه نمی خورم که سرما خورده ام و نمی توانم بخوانم، غصه این را می خورم که با نخواندن سحرگاهی من آفتاب